



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۸۶۰
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۴۳۱



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب جنگ، دیوان نصیر همدانی، مثنوی محمد
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۴۳۱
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۰۸۶۰



از آنچه دراین مجموعه مندرج میباشد

دیوان نصیرای همدانی — مثنوی قضا و قدر

رساله [illegible] فی تحقیق [illegible] — محمد قلی شاملو متخلص بسلیم

رساله نزهة الارواح — رساله در فن عروض

میرحسینی سادات — و بحور شعر

دیوان نظام استرابادی — دیوان قدسی

[illegible] عرفی — رساله در سلوک و اخلاق

مثنوی — ایضا مثنوی دیگر [illegible] از جامی

شیرین و فرهاد وحشی

























من کلام عارف

از دم صاحبدلان اکسیر می باید گرفت باج از خورشید عالمگیر می باید گرفت
از کتاب عشق این تفسیر می باید گرفت در جهان دلدار با تدبیر می باید گرفت
سالک راه خدا را پیر می باید گرفت

سایه گستر در جهان چون بید می باید شدن نغمه پرداز انجمن ناهید می باید شدن
در بیابان چون تجرید می باید شدن چون مسیحا همدم خورشید می باید شدن
طعمه خود از جنگ شیر می باید گرفت

بعد ازین باید سر ما بر در درگاه عشق تا قیامت بر نگیرد هیچکس ما از راه عشق
خوب میگفت این سخن را مرد آگاه عشق گر تو میخواهی که باشی یکجهت در راه عشق
سینه را آماج گاه تیر می باید گرفت

دست بر آن طره پرخم نمی باید زدن کار و بار خویش را بر هم نمی باید زدن
در قمار عشق بازی کم نمی باید زدن زیر تیغ نازنینان دم نمی باید زدن
خونبها را از دم شمشیر می باید گرفت

عارفی کو صاحب اسرار شد عیبش مکن مست از میخانه خمار شد عیبش مکن
گر کسی از وصل برخوردار شد عیبش مکن گر سلوک همنشین یار شد عیبش مکن
چرخ می باید شد و نخچیر می باید گرفت

چه نکو در نظر آن خط مشک آلود می آید شوم قربان آن آتش که او زین جو دود می آید
صدای ارجو سر چندان بشارت می باید مگر این کاروان از کعبه مقصود می آید

هو الله تعالی

ای نام تو زیب و صحف و زینت مطلع نور از نبد ز انوار جمال تو منبع
فردوس برین عکس کلاه تو و افروز مقطع در عرصه صدرا زم تو بو جابر آتش عظم
از عرش برین پایه قدرت بود ارفع در سبزه نشسته تخصیص [illegible]
از شوق طواف حرم حرمت عرش تو جبرئیل کشیده [illegible] فلک عرش
زیبنده لولاک است من عرش تو جبرئیل زده [illegible]
در صدف کعبه وحدت صدف تو بر سبزه نشسته ز [illegible]
یکدانه در منتخب نه صدف تو برگاه کسان زین [illegible]
جام دو جهان گوهر اشرف تو بر میم [illegible]
در بام و رفعت تو صد موسی [illegible] [illegible]
از ذره خورشید جهان [illegible] [illegible]
هم حیدر و هم صفدر و هم [illegible] [illegible]
چون ختم رسل همچو تو در جمله عرب [illegible]
از لطف عمیم تو [illegible]



هو

الحمد لله الذی احل النکاح



اول آنکه وکیل زن ... موکلتی ... لموکلی محمد علی الصداق

اولا وکیل زن بگوید ... موصوفا وکیل مرد بگوید ... قبلت النکاح لموکلی

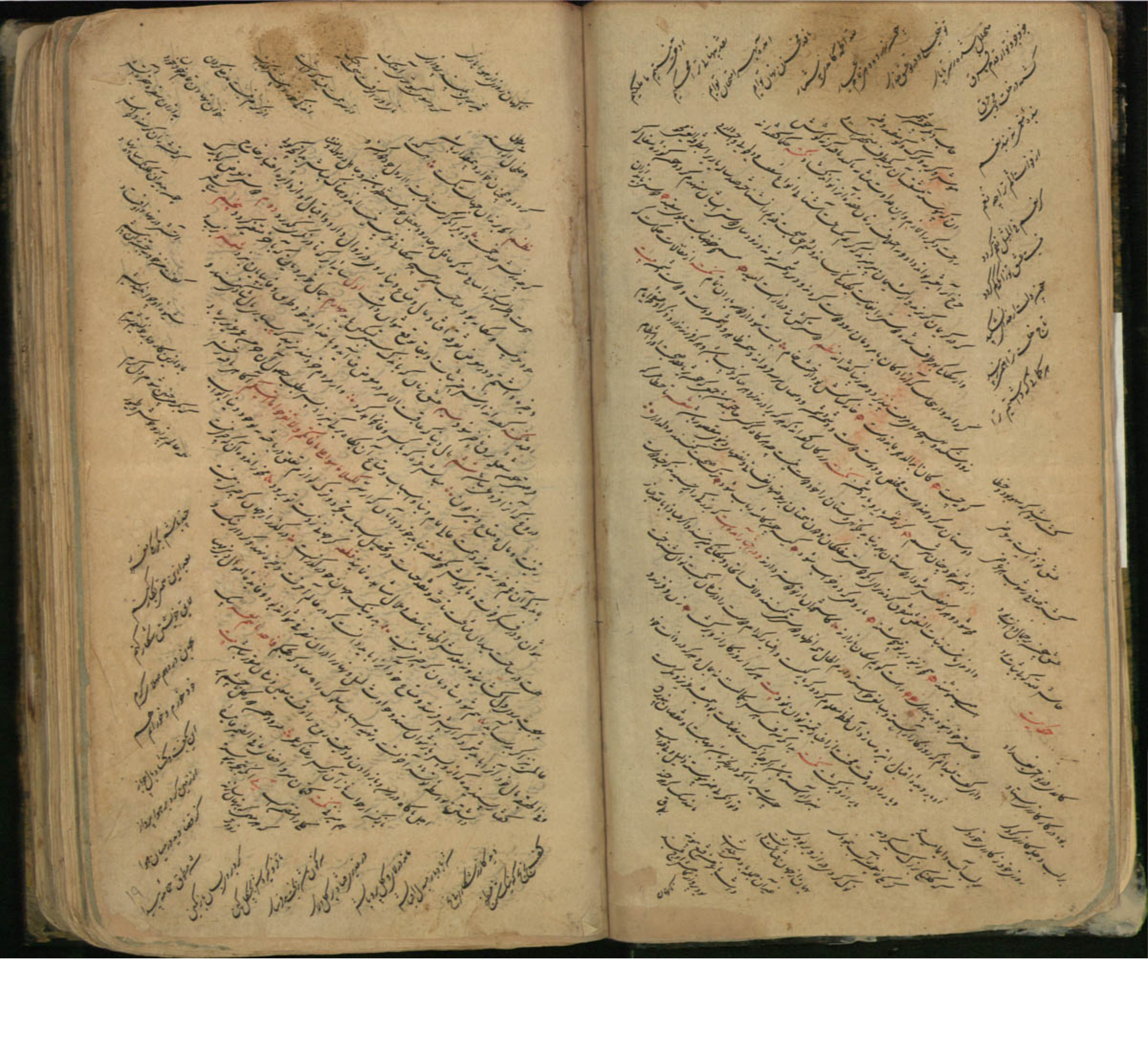
خمسین تومانا ... وکیل زن بگوید ... قبلت التزویج لموکلی ... المعلوم

الصداق المعلوم پس وکیل زن ... قبلت ... علی المهر

بالمهر المعلوم وکیل مرد بگوید که زوجت موکلتک بموکلی علی ... وکیل مرد بگوید

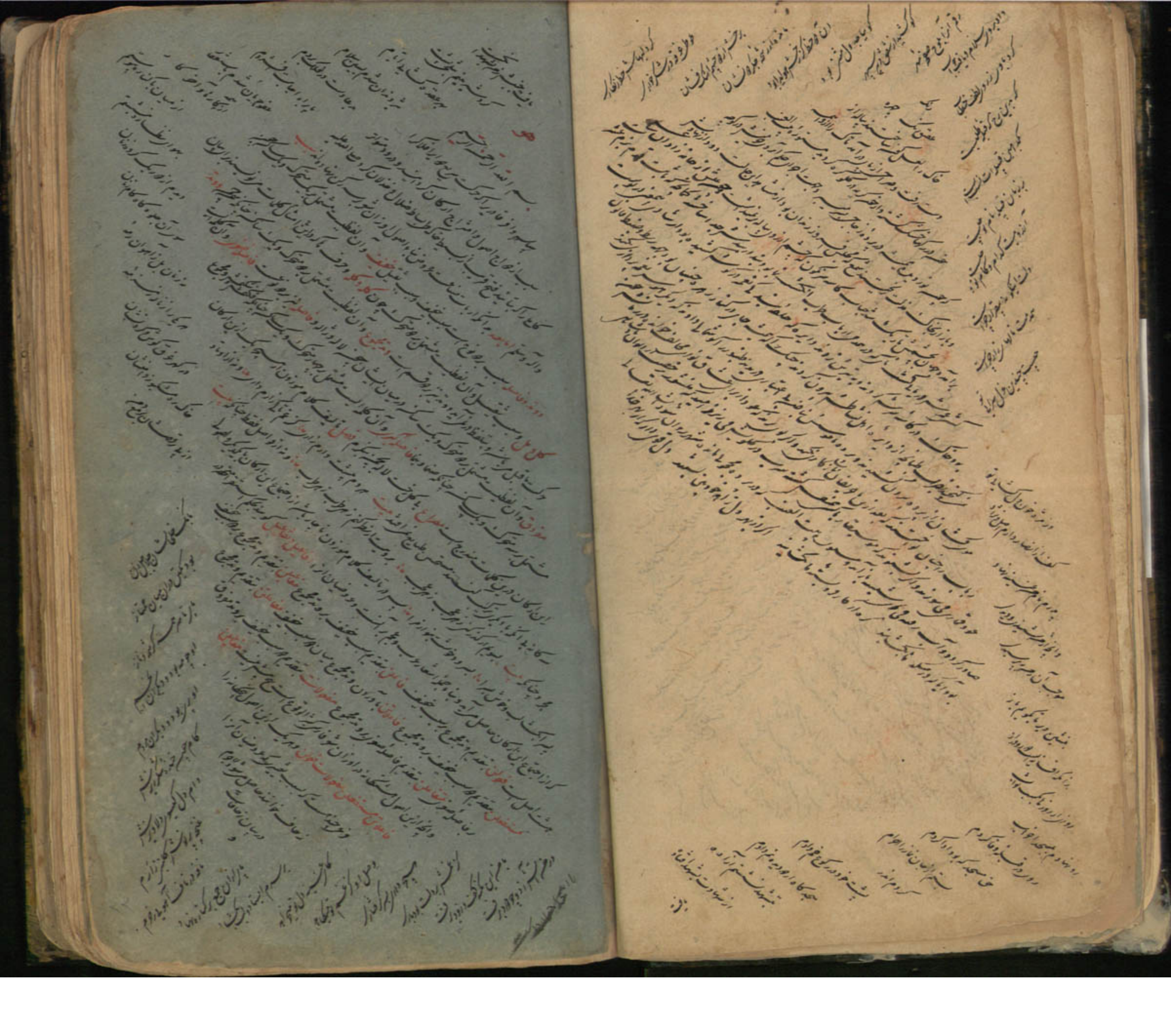




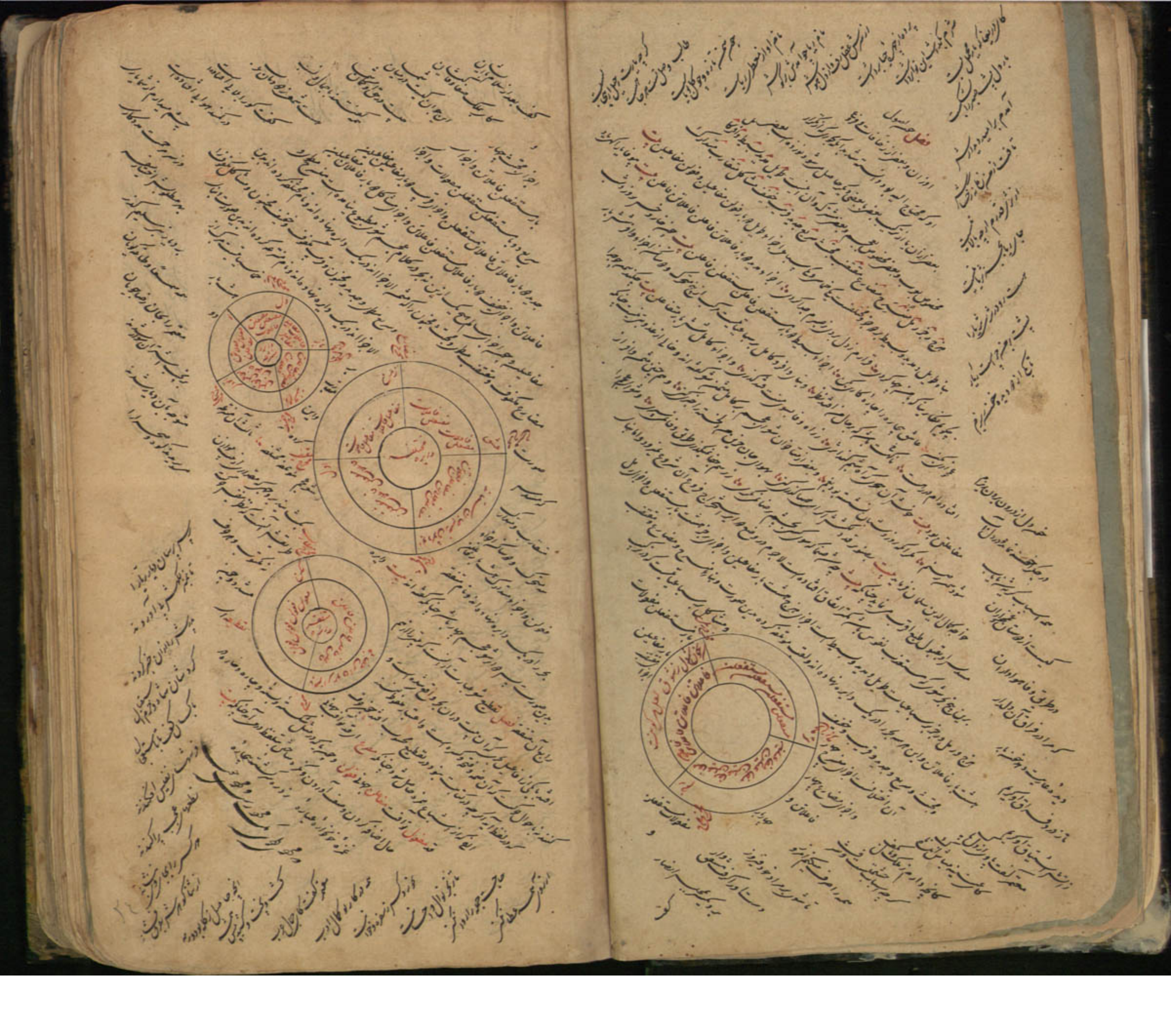


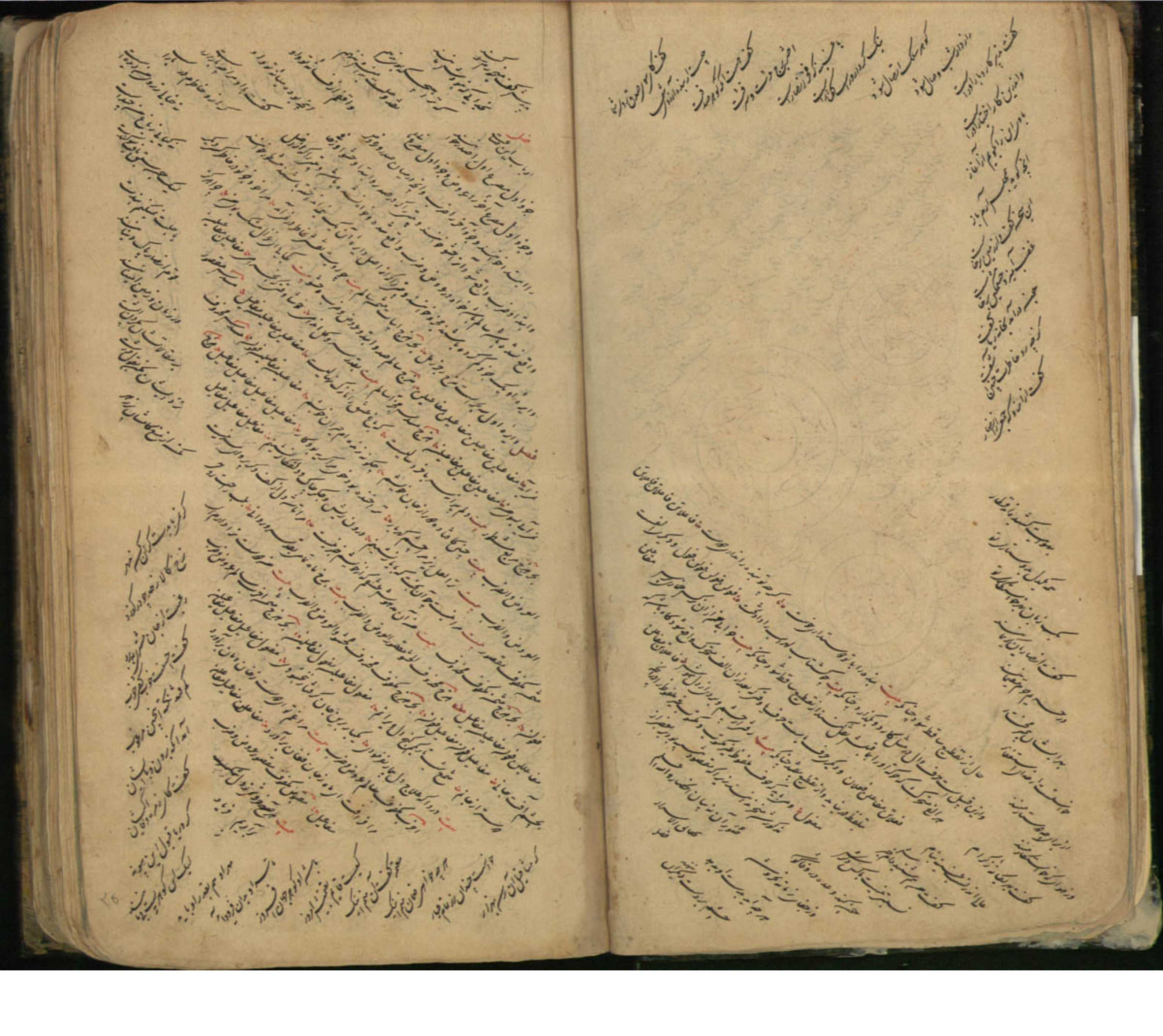






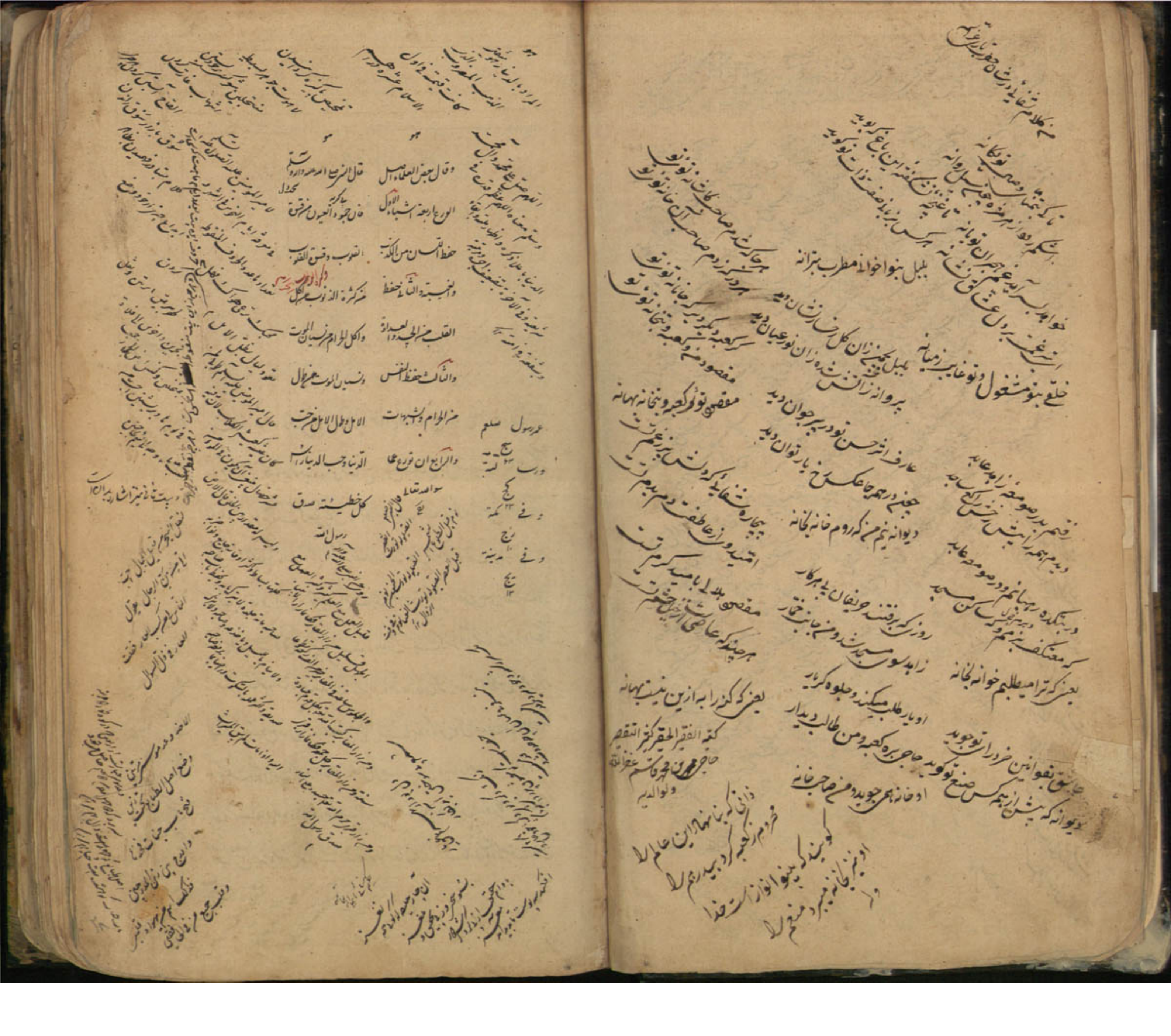












من کلام شیخ بهاء الدین

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید
بلبل بنوا خواند و مطرب بترانه

بلبل بچمن زان گل رخسار نشان دید
پروانه ز آتش شده زان نور عیان دید

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

عارف ز تو در حسن نو و در پیر و جوان دید

رفتم بدر صومعه زاهد و عابد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار

دیوانه منم من که روم خانه بخانه

دیوان افصح الشعراء نظام الدین الاسترابادی

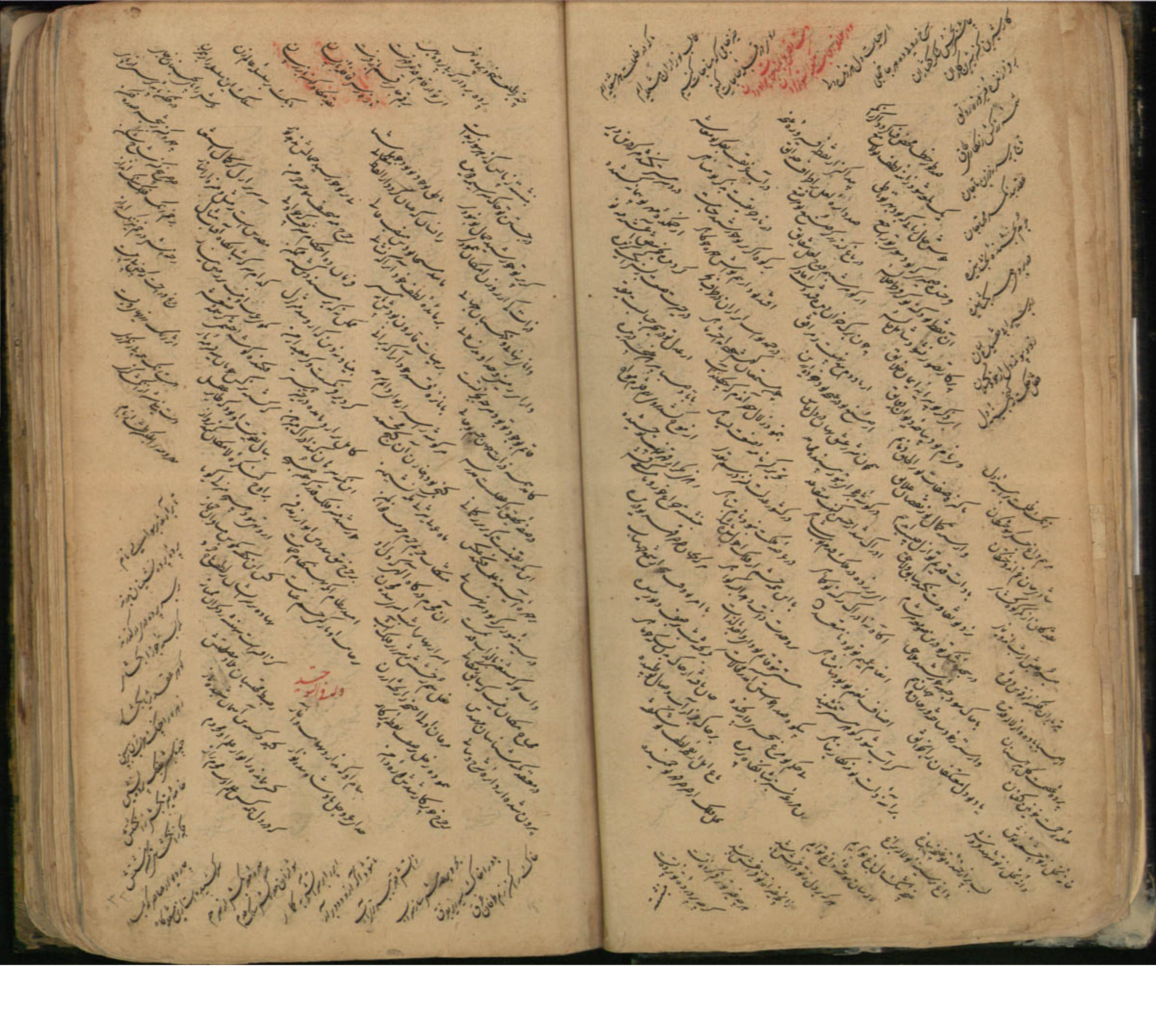
بسم الله الرحمن الرحیم

روشن خردان عالم فضل و کمال :: زیبا سخنان عرصهٔ قال و مقال :: آن به که رقم کنند
برلوح خیال :: دیباچهٔ توحید خدای متعال :: مطلع قصیدهٔ کمال و شمهٔ جریدهٔ خیال حمد و
شکر عالم الغیب را نزهت که صفحهٔ بیان را بکلام لطیف و نکات ظریف موشح و مزین گردانیده
جل ثنائه و تعالی شانه رباعی ای آنکه رضای حضرتش مطلب :: باحمد بکو نعت بنرع باه :: چون نظم
کرده قفا بود قافیه اش :: توحید خداست بعد از آن نعت نبی :: مضمون صحیفهٔ فصاحت و
الوزل سفینهٔ بلاغت لایق نعت چهره زیب سنده وصف کسیست که نظم لآلی ممکنات و نثر ذات کونات
به دستیاری انتظام و امتیاز یافته صلوات الرحمن علیه و آله عارفان کنوز معانی را معروض آنکه این فقیر
چند کاه بقدر وسع حال بعد از سر در مجلس اهل کمال شرف می شد و گوش هوش از صدف لآلی فواید می ساخت
و همگی همت و تمامی نهمت آنکه در از صف نعال اهل صدر نشینان اهل ساند و حصول توفیق این مرام از
علام مستدعی بود تا آنکه شمال عنایت الهی برقع از رخسار گل چهرگان این آرزو رکاهی برافکند و به مرهٔ
ضمیر از شمع مهر جمالش منور گشت الحمد لله کریما متعال و این در روزگاری واقع بود که صفت ...

ورواج لا کلام داشت ابنای زمان جوجو و معما مذهب العین می ساختند و هیچ دقیقه از دقایق مرا پوشیده
فقیر نیز چند کاه بدین شتافت و از جوهر شناسان امتیاز یافت و در انحلال معضلات کوشیده نامی بر آوردیم
کشکستی این طلسم برخی نیست و از هیچ امید کنج نه با وجود این روز در بلدهٔ هرات صانها الله عن الآفات
بمجلس شریف واهب الفیض امیر کبیر قطعه نوا خسرو ملک فضیلت :: که بود و ش پایهٔ دانش معلا :: بزیر این
رواق نیلکون شد :: زمعراو بنا فضل عالا :: رفتم خدام سیادت مآب مرتضوی انتساب دقایق کسار نامشار
فضیلت دونی بحر مغفرت آله میر حسین معمائی نشابوری حاضر بود حضرت میرزا فرمودند معمای که بنام ایشان کفتم
نکه ام برگشته و گفتند مارا امید نظام معمای استرابادی میکویم جون کرچند کاه حیرت که ترک این هنر داده
دول برکار نهاده بگفتم از شهر این میر حسین که سند باب معمای چنان کرده که قدم در جولان بکر برده نشین توان
دو بربر وران معانی به کشف دخندان شده فرمودند که اهل صنعت را غوب جانی پیش آمده ما نیز ترک داوریم
چون ضمیر از فکرت بسیار در کوفت شده بود و از مطالعهٔ قصیده اکابر نیز مستغنی شدم طایر اندیشه را
بپرواز کاه قصیده که فضا او عالم در عالم است طیران دادم و خواجه حافظ علیه الرحمه نیز فرموده بیت در پس
آینه طوطی صفتم داشته اند :: هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم :: چهره در این امر شروع واقع شد نوباوه شاخ فکر را
بوقت بمجلس امیر کبیر بردم و آن اینست مطلع از شفق شب نیست سرخی بر بنا گوش هلال :: داده دست ...
دوران فلک را گوشمال :: تا آخر موشح بنام با احترام آن حضرت است چون ابتداء شروع بود ... و از او ...
بیچ ممکن به میکویند در مرتبهٔ اول مرضی خاطر خطیر نیفتاد و فرمودند که در ابتدا حال کسی مع ... شنود گوید
تو استرابادی و مولانا کاتبی جامی بود بایستی تتبع او میکردی و ممکن به غزل کردی که او گفته بگفتم ذکر شنوا ...
مطلع ای راست رو و قف بکمان تو چه خدنگ :: بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ :: در مطلع ...
مصرع اول مشو بفکر تست فی شان گفت که ممکن به نیست و از آن خیال افتاده و بعد از آن ... مجلس ... طیال

روش مطالعه کردند و اطلاع یافتند که حق بجانب فقیر بوده که در ان قصیده معانی بسیار اندراج یافته
فقیر را طلب داشته سر بر او خستند و با نواع مرحمت مفتخر ساختند و در آن یکشوند و عذر خواهی نمودند
آن روز بدین نوع گذشت چون شب شد بر رسم عادت **نظم** شد طایر خواب پرورده ⁂ جا ساخت در آشیان
دیده ⁂ در واقعه دیدم که جای با فضایست و شخص نشسته و در فکر افتاده مجلس کیاست دانستم که کیست پیش رفتم
سلام کردم سر بر آورده و علیک گفت گفتم شما خواجه سلمان ساوجی هستید گفت هستم فقیر را التفات نموده
طلبیده مصافحه کرد و گفت رحمت باد که او قصاید را چابکانه نظر میکنی و دست بر کتفم نهاد و شفقت
توجه نمود با وجودی که او چنین ملایمت را مرعی داشت فقیر گفتم که گنه را ابلاغ مان شما اعتقاد بسیار است لایق شما
نمیدانم که شعر مردم تصرف کرده آید با اشعار تضمین و این شعار را بحق میگویند گفت کجا گفتم از جمله در تعریف عمارت
گفته اید **بیت** این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر ⁂ لو دکت الجبال و ان شقت السماء ⁂ و مولانا رشید الدین وطواط
گفته **شعر** مرد آن بود که باشد استوار و بوده جا ⁂ لو دکت الجبال و ان شقت السماء ⁂ گفت که چرا اعتراض بمولانا
عبدالرحمن جامی نمیکنی که او از همین قصیده مصرعی را اخذ کرده **مصرع** کالبدر فی الدجیه و الشمس فی الضحی ⁂ بقادری که
سموات بیستون بر پاست ⁂ تقدس و علی کل ما یشاء قدیر ⁂ فقیر مصرعی که خوانده شنیده بود در جواب بیدار
شدم و تفحص کردم چنانچه بعضی که ایشان فرموده بود بدان رسوخ اعتقاد بخش قصیده مشتهر شده بدین حرکات
که جمع آورده شد مشغول شد امید چنانست که من بعد دولت فقیر میسر شود و احیع آرزو شعر ناشه در کنج غرور
کرده و اجر قصاید نیز معلوم میشود که فقیر را این آرزو همیشه بوده بحکم اکمل **مصرع** از کوزه همان برون تراود
که در وست ⁂ بخصیص ازین رباعی **رباعی** از رفته بار فقیر در راه یقین ⁂ دیر مطلب با عمل بزمین
در فقر بلند نیست نه در جاه گزین ⁂ عیسی بفلک برشد و قارون بزمین ⁂ توقع از سخن طرازان نکته سنجان و
قادر سخنان معنی خیال آنکه چون این سواد در منظور نظر سازند هر چه سقطات اصلاح دشیم [illegible] اصلاح فرمایند و [illegible]



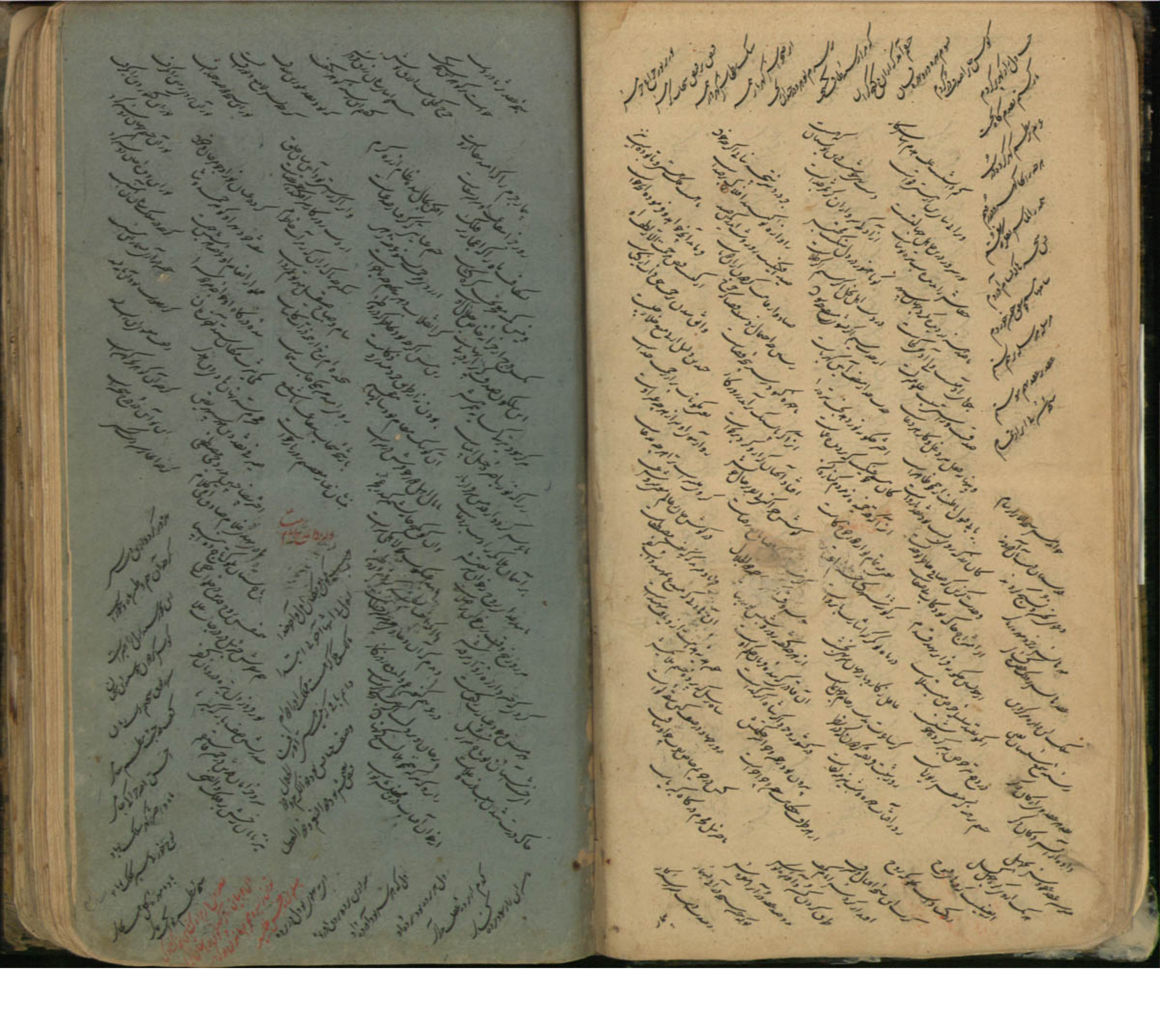


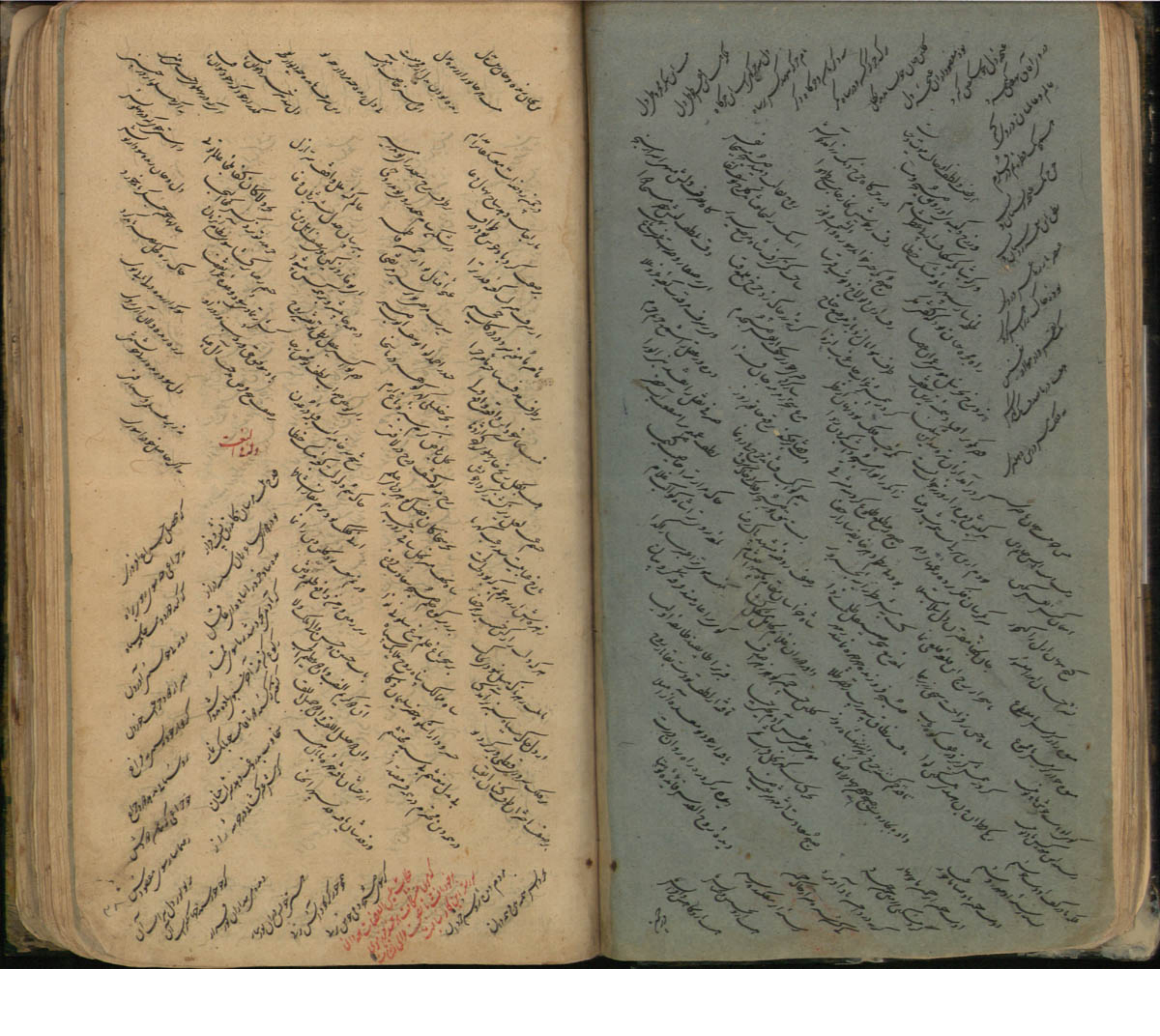




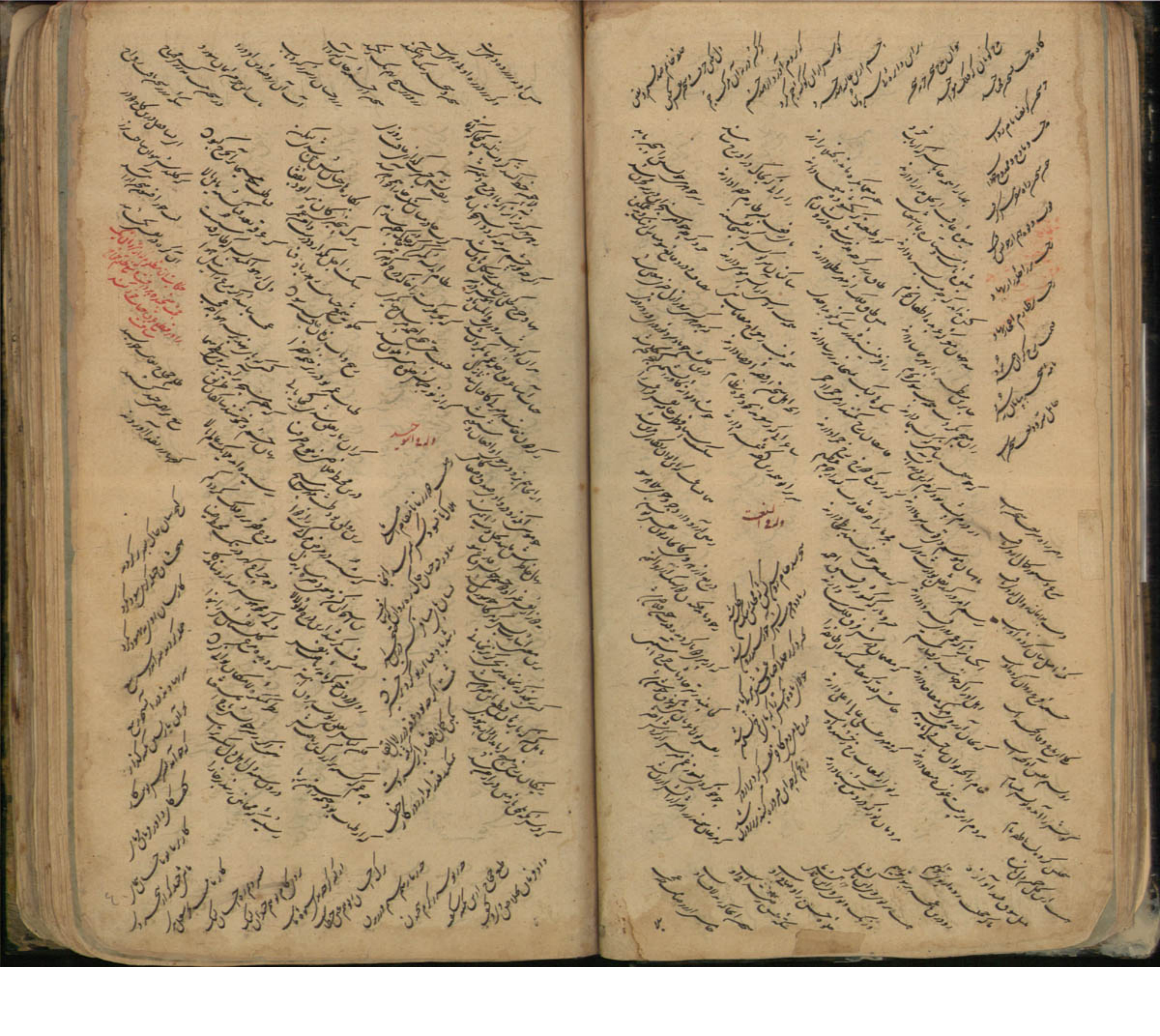








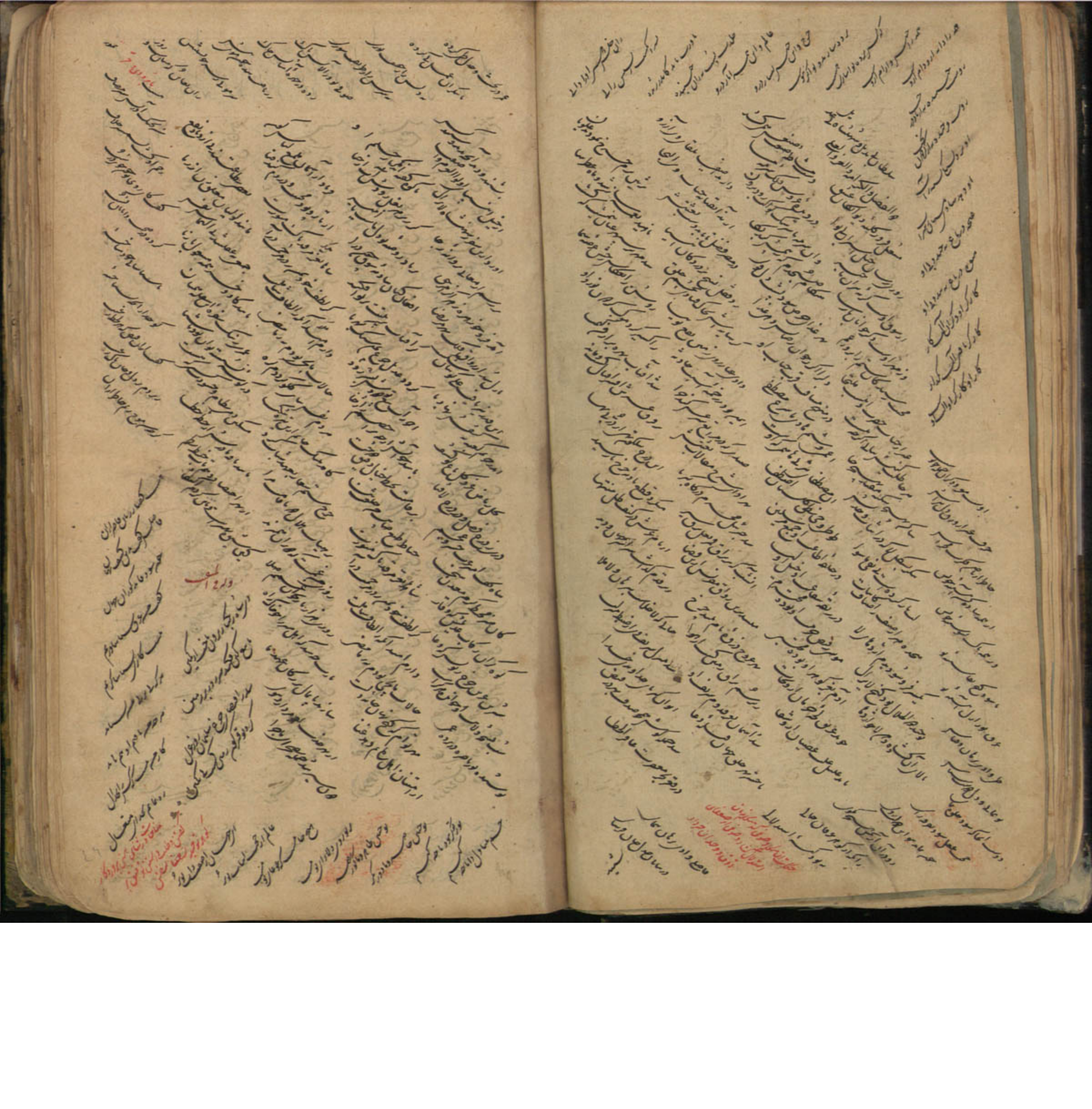


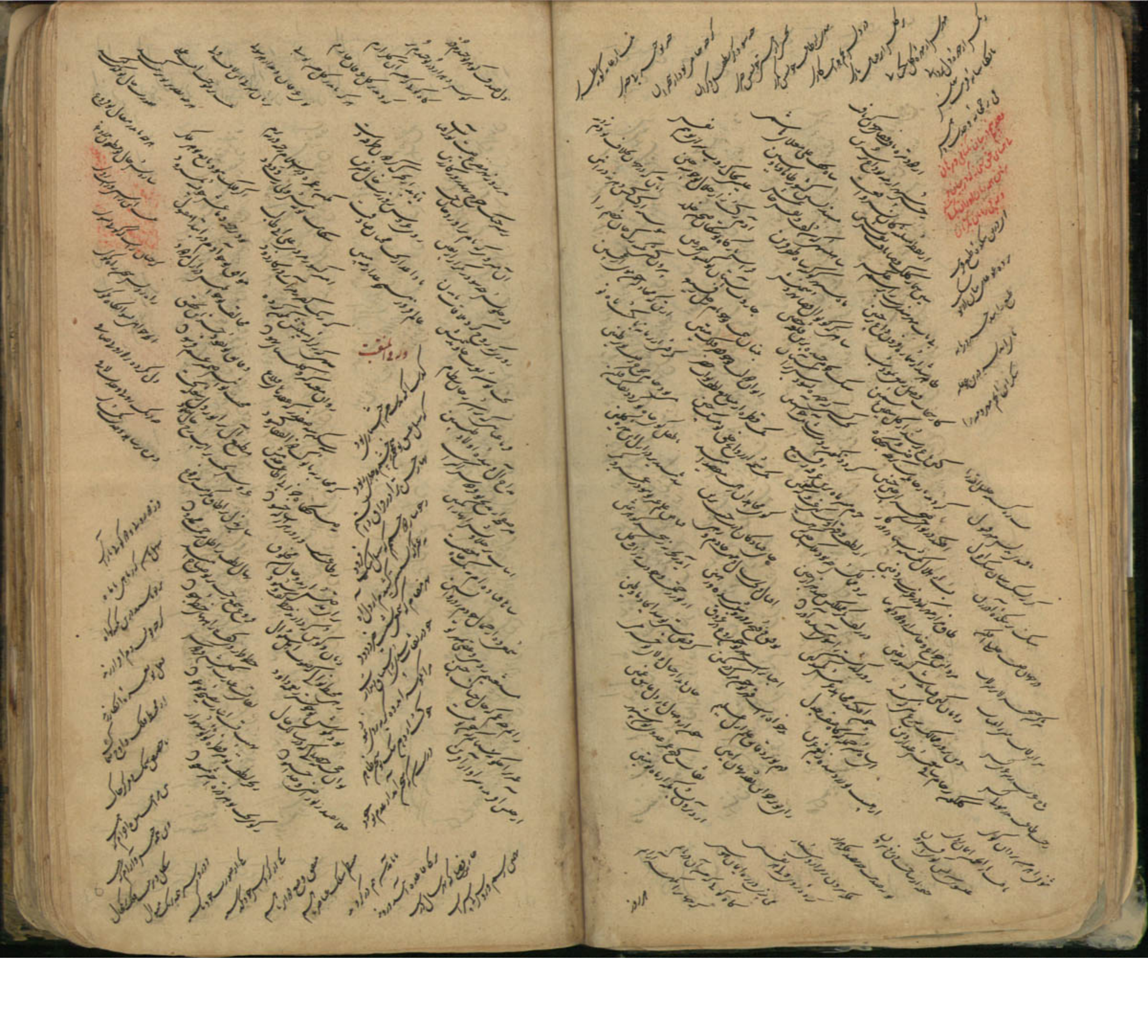


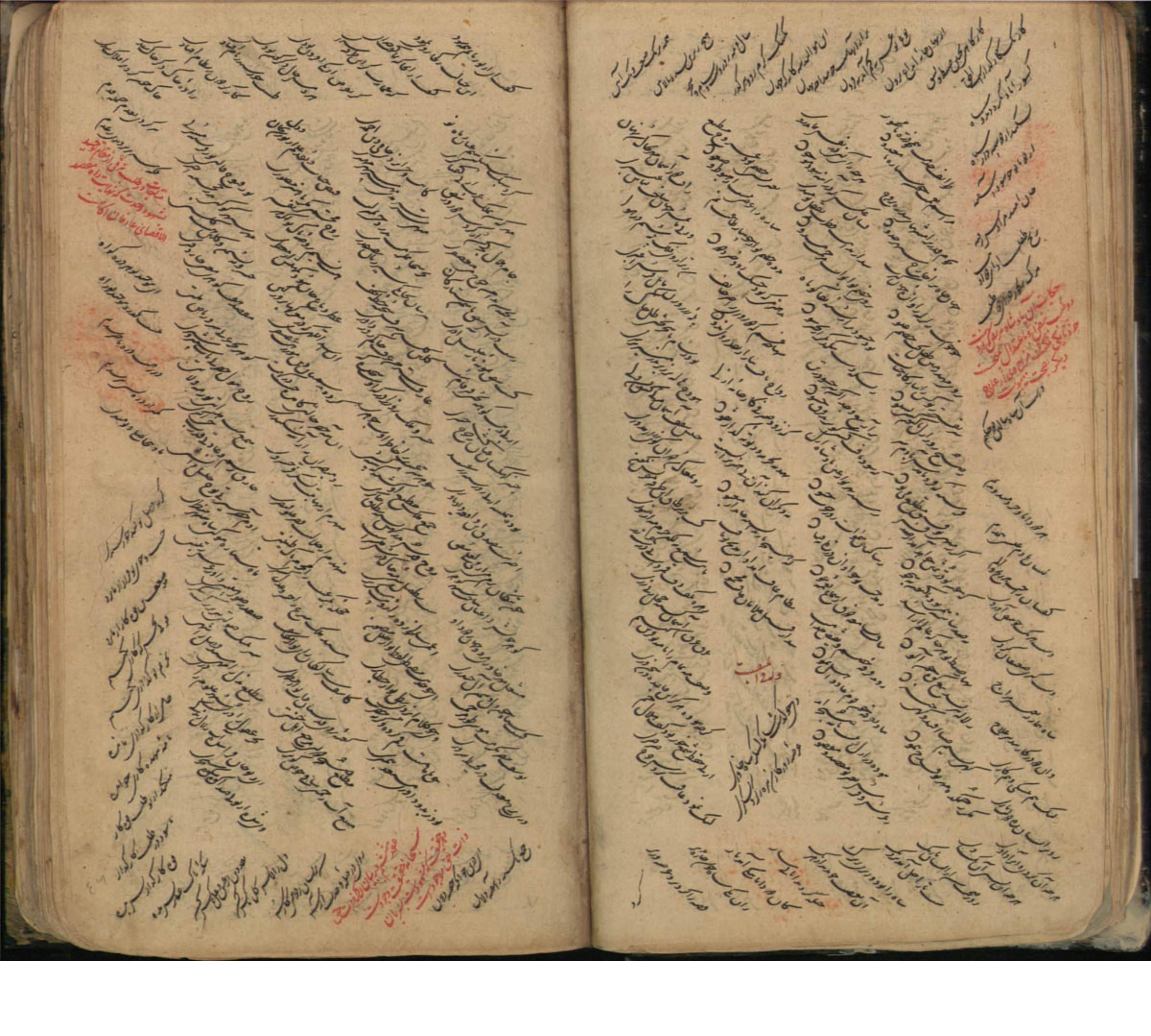


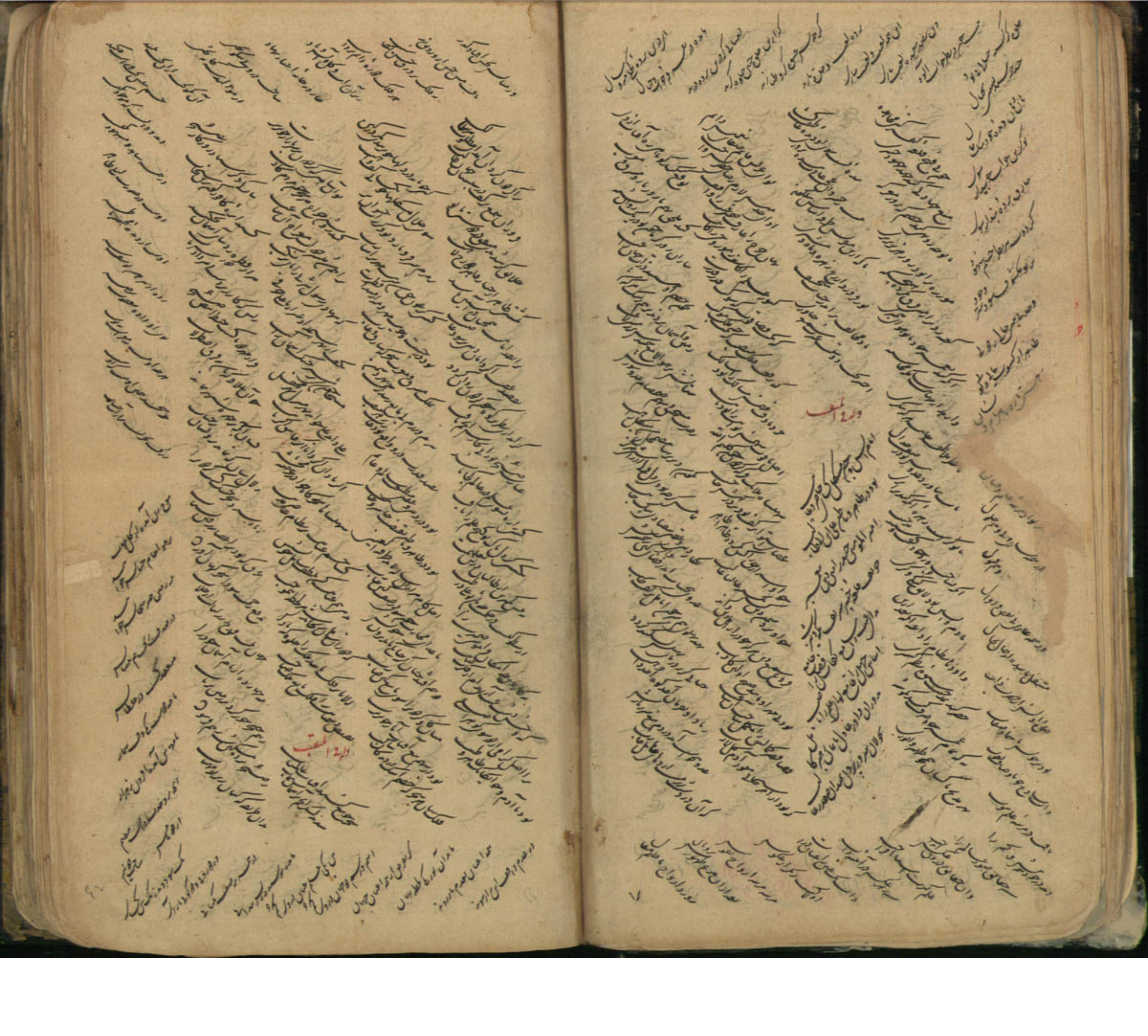


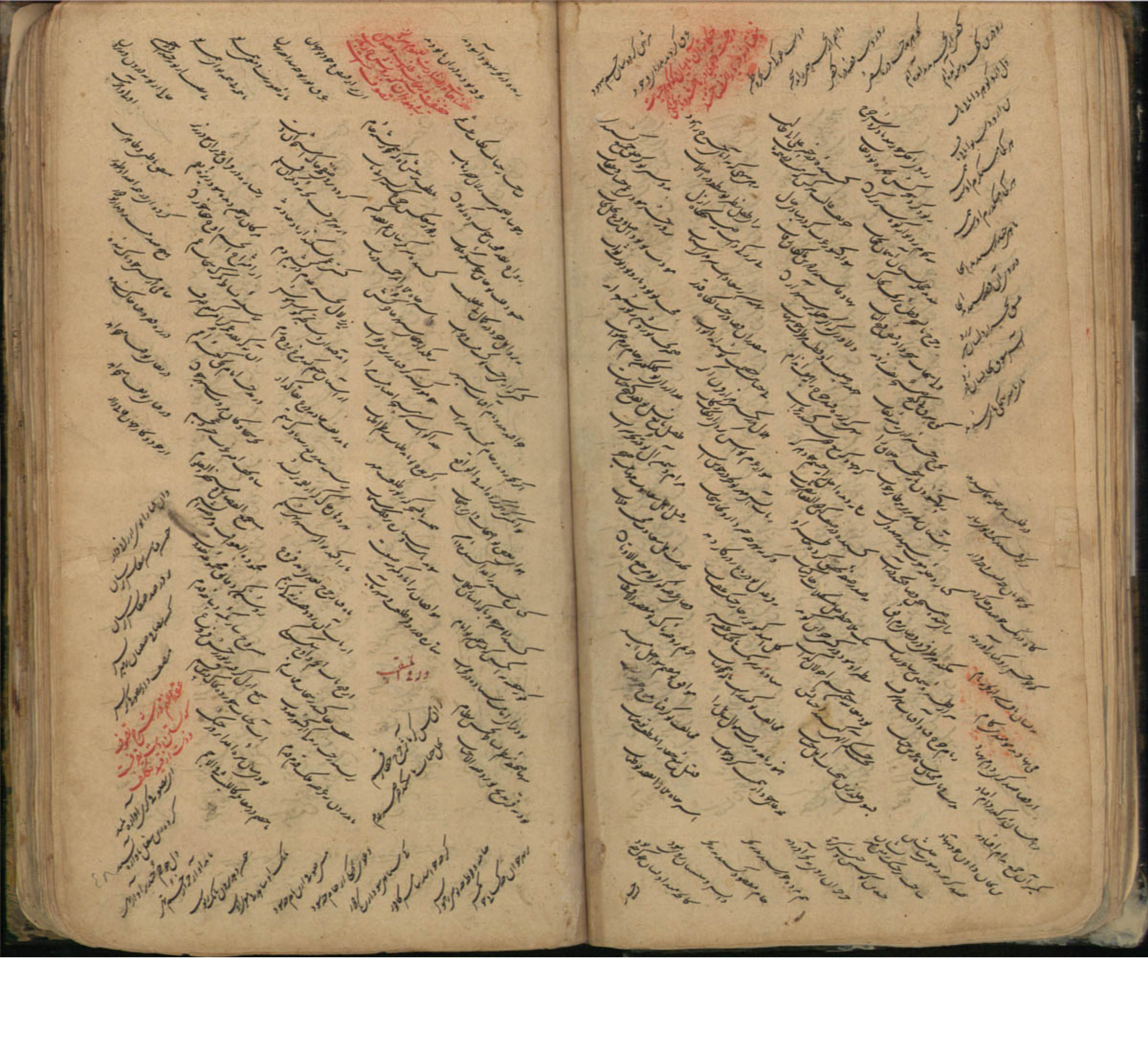




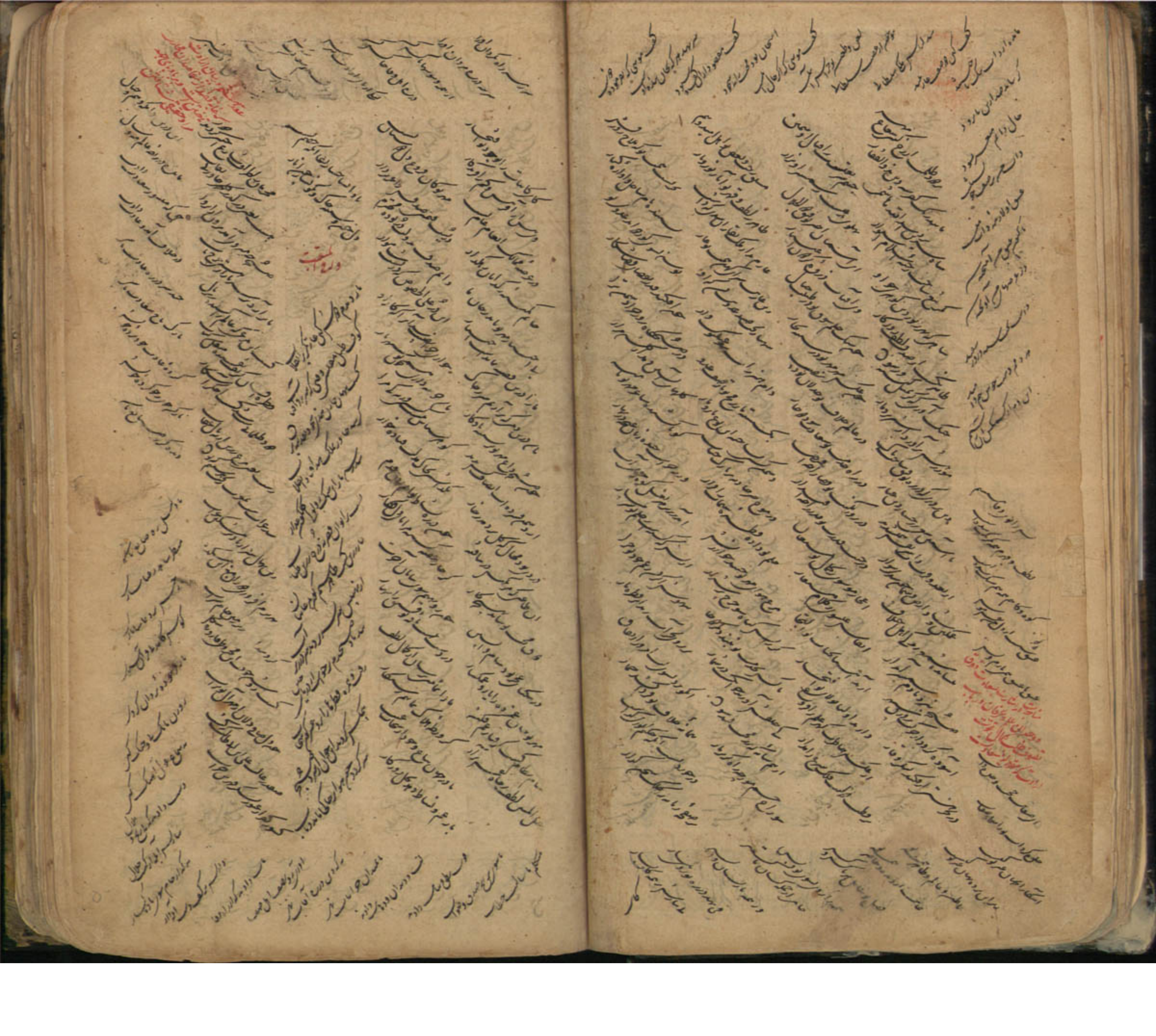


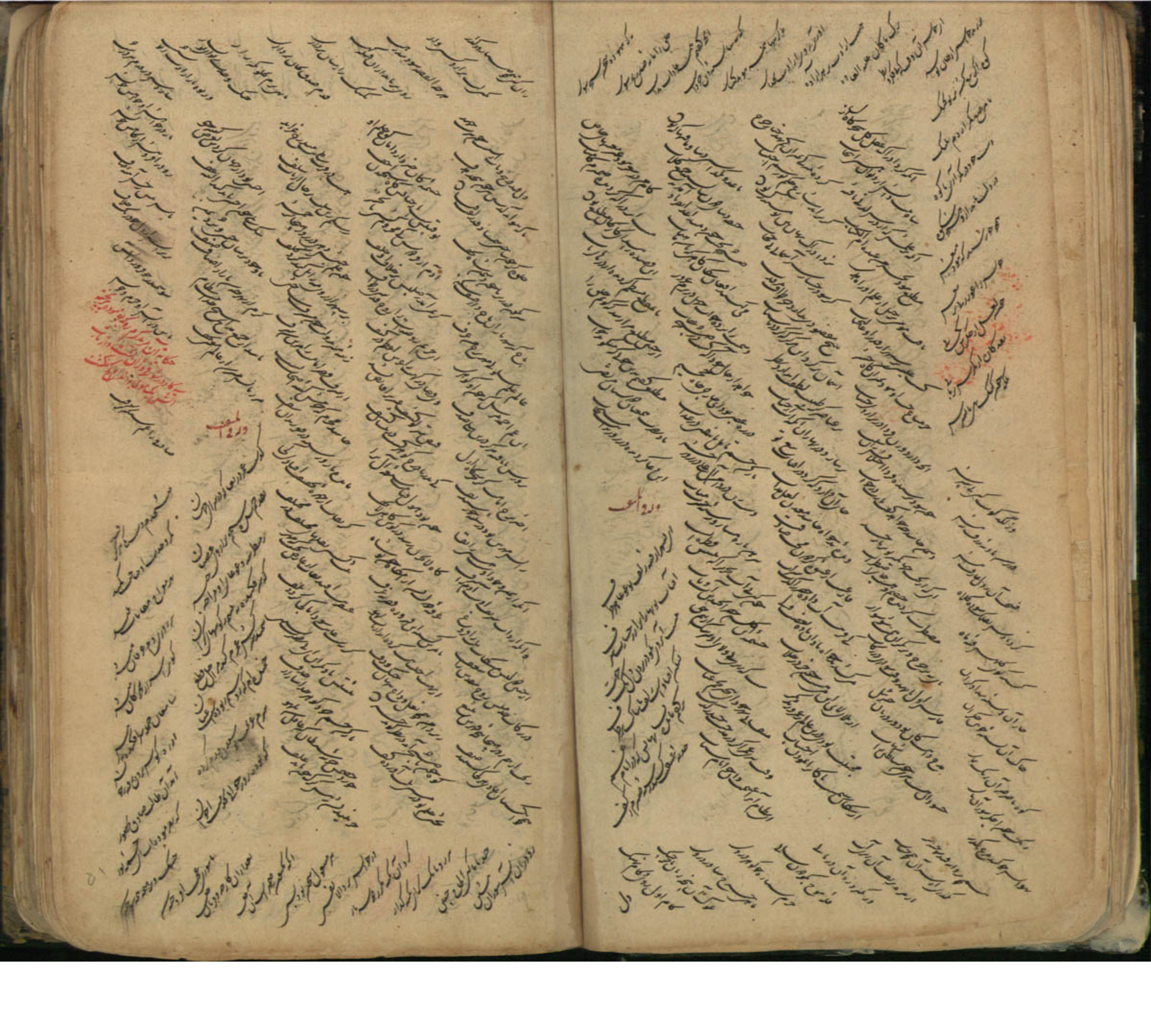


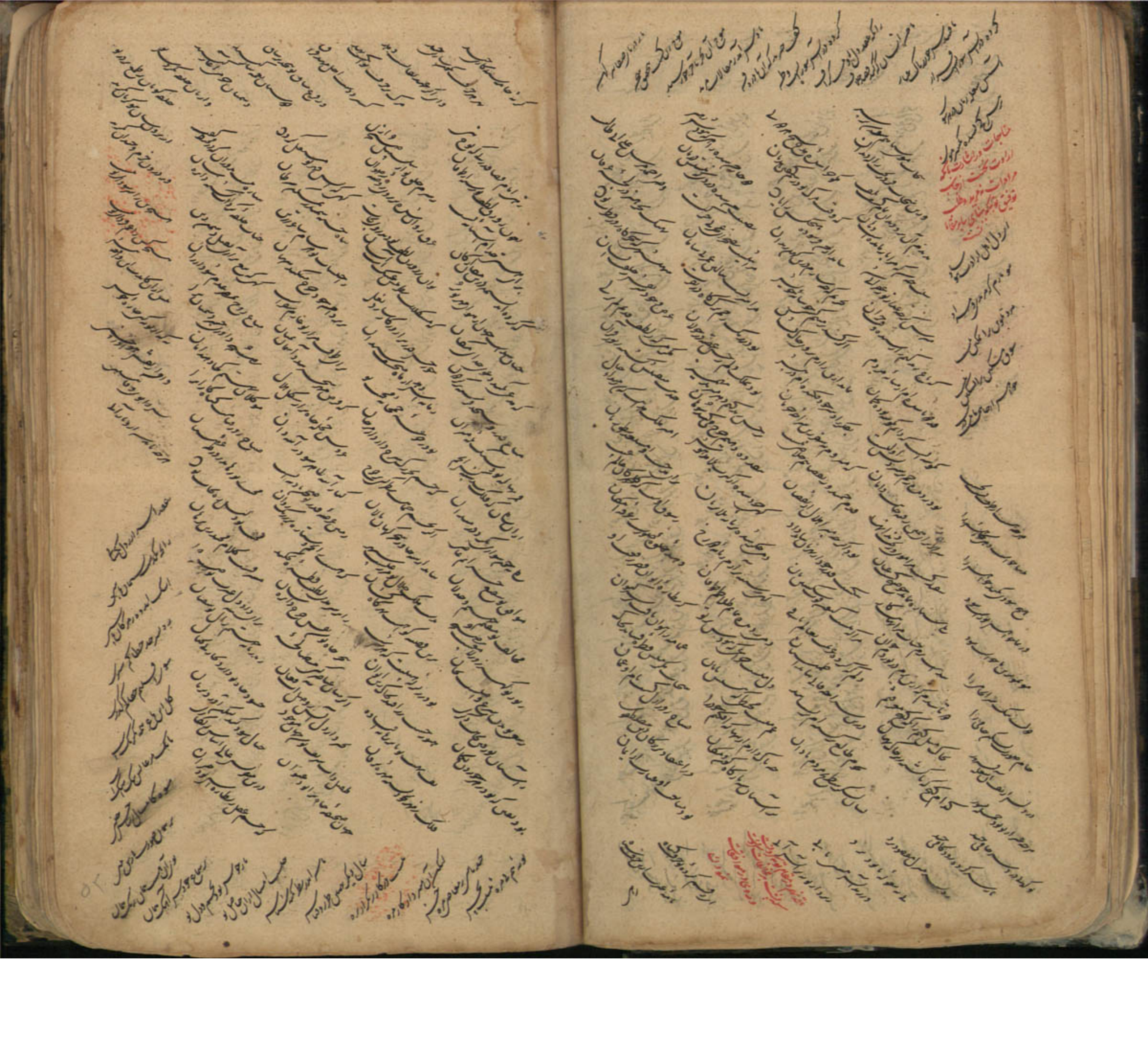








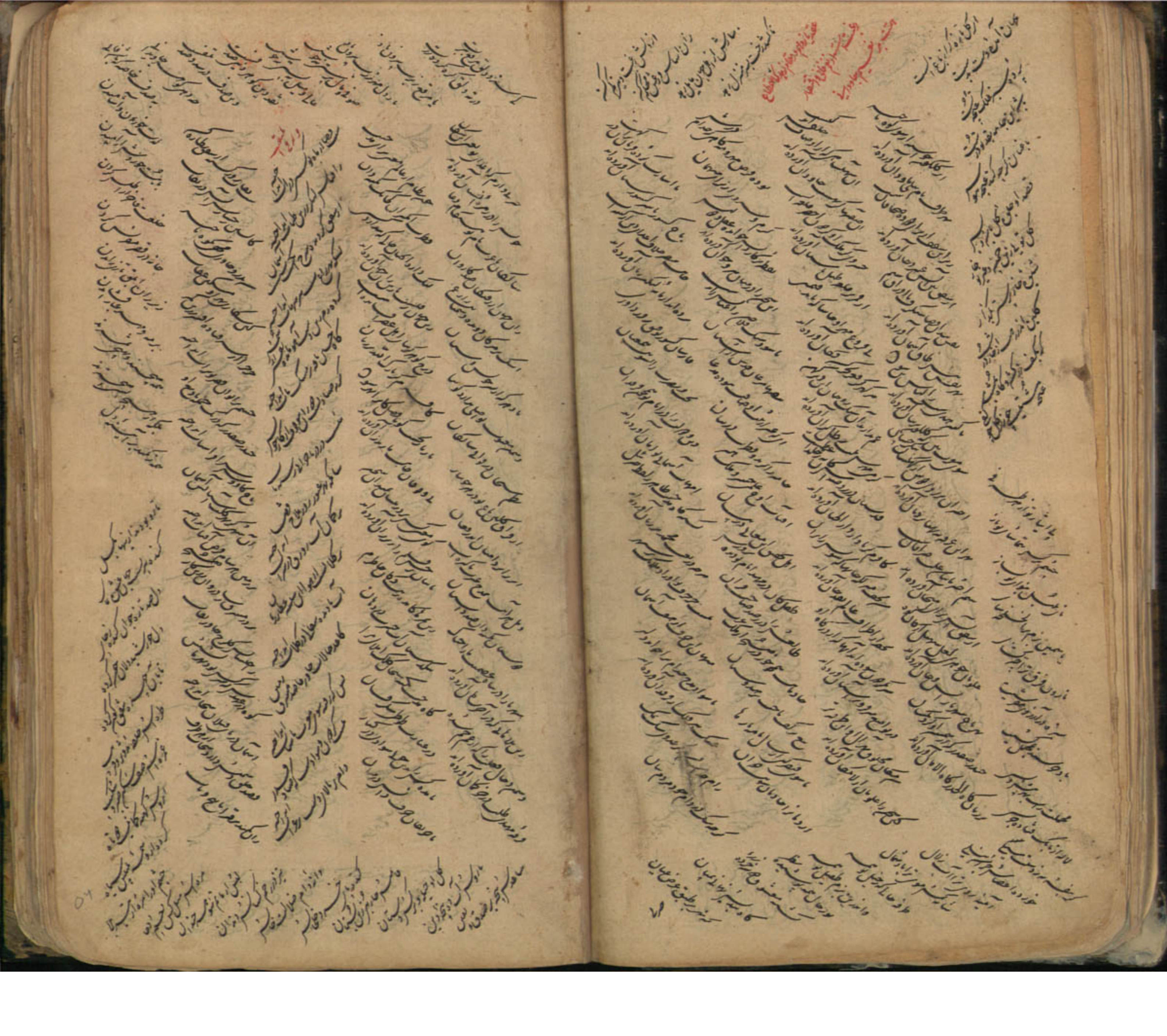


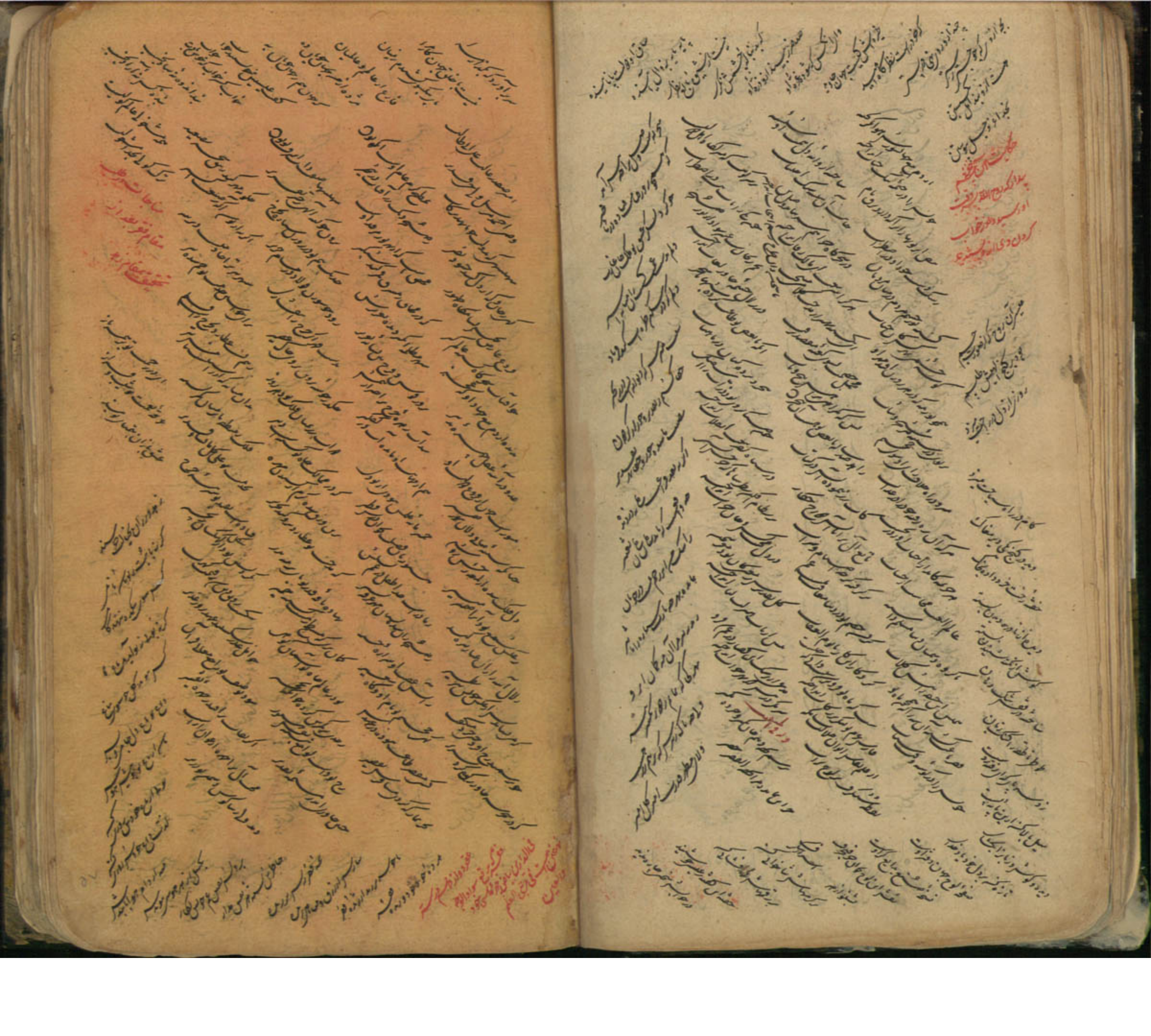






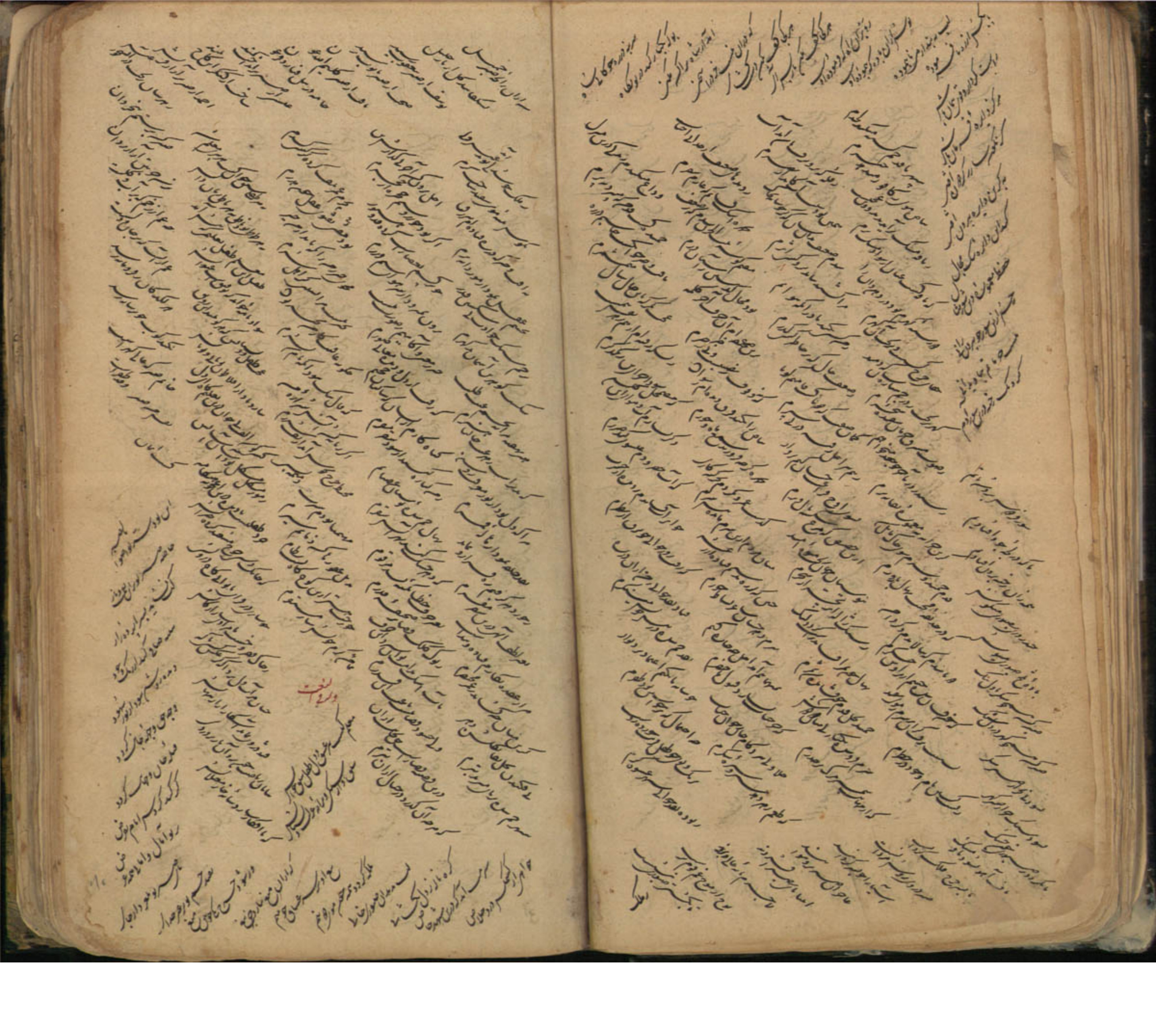




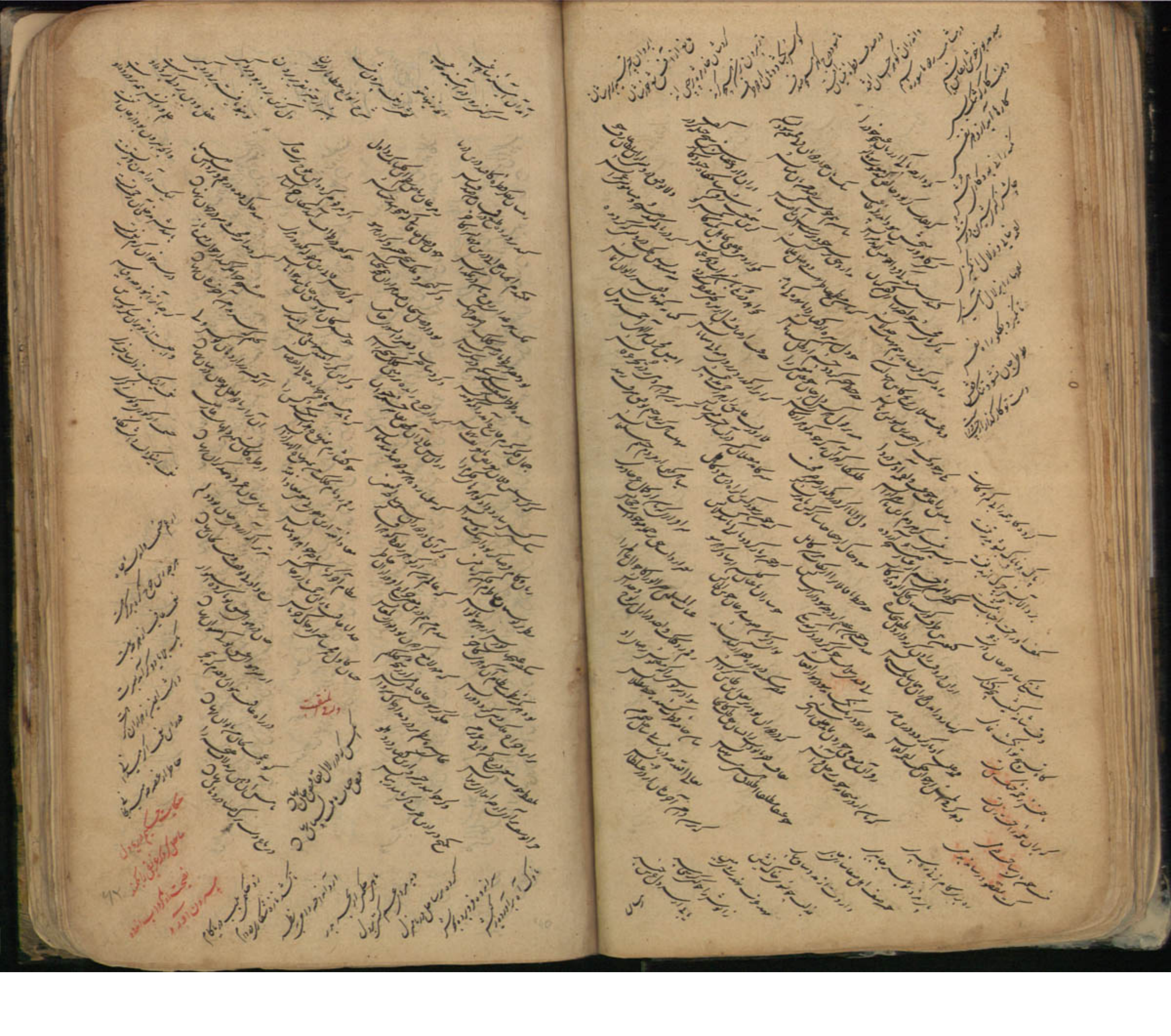


















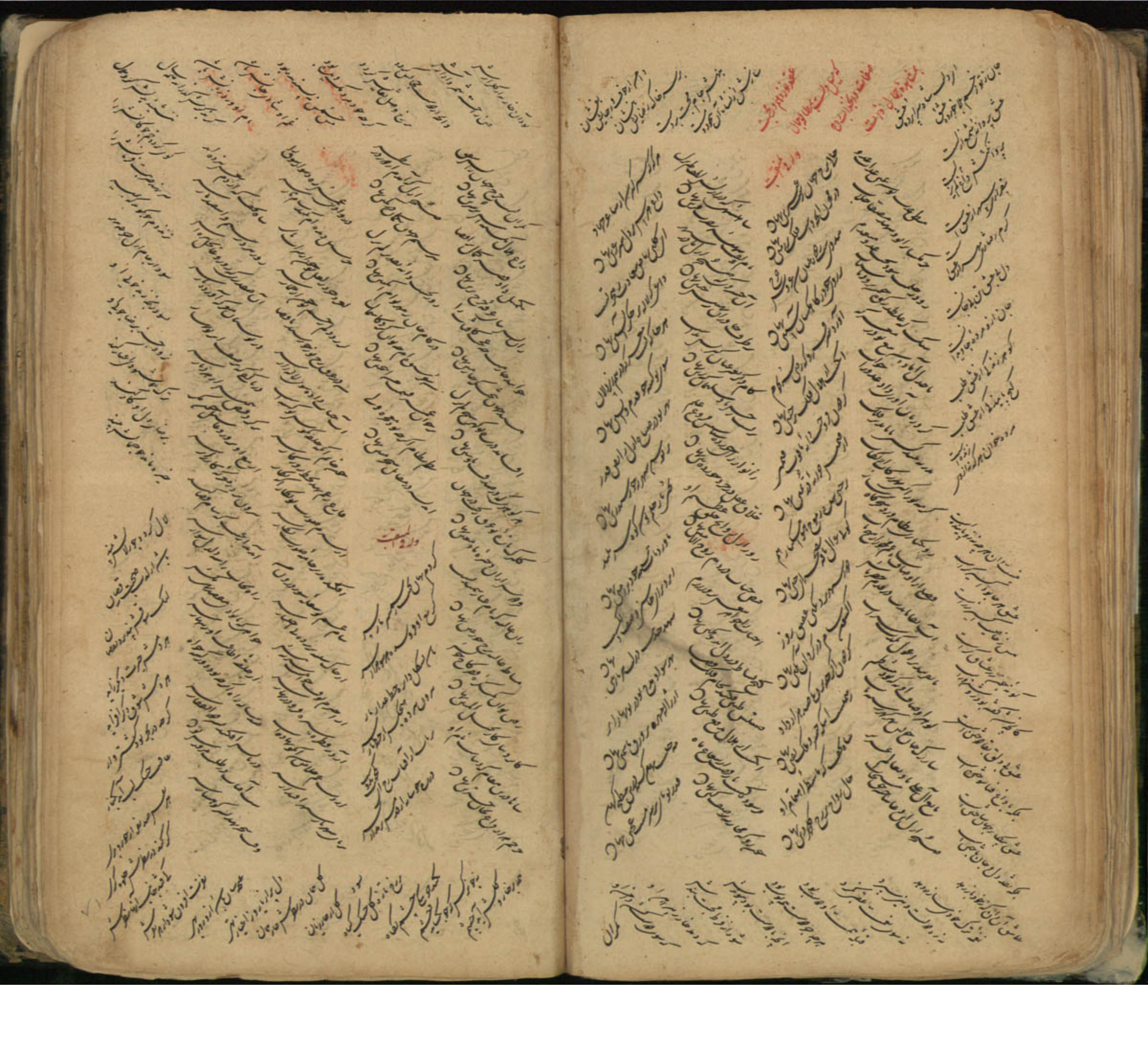


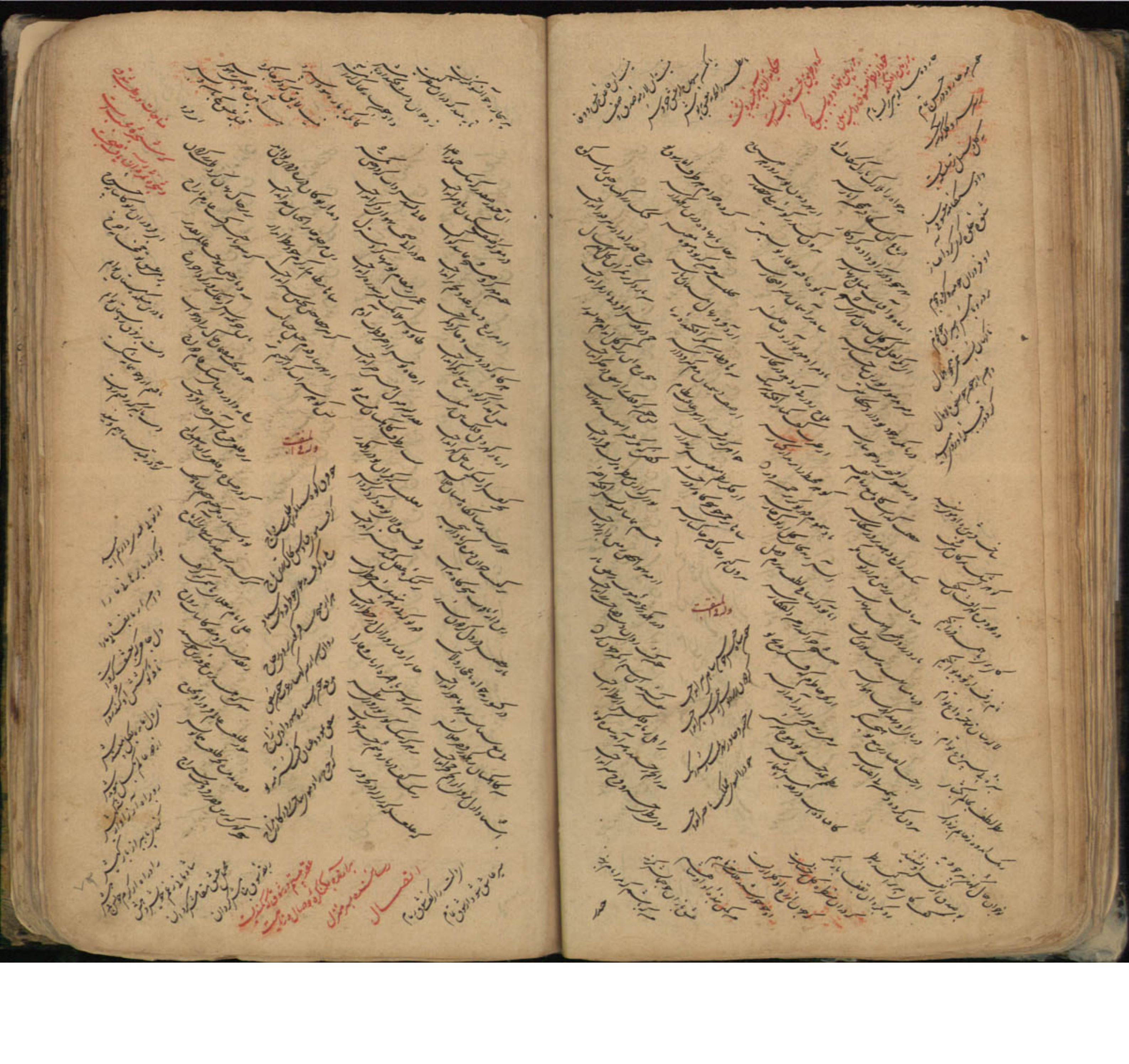




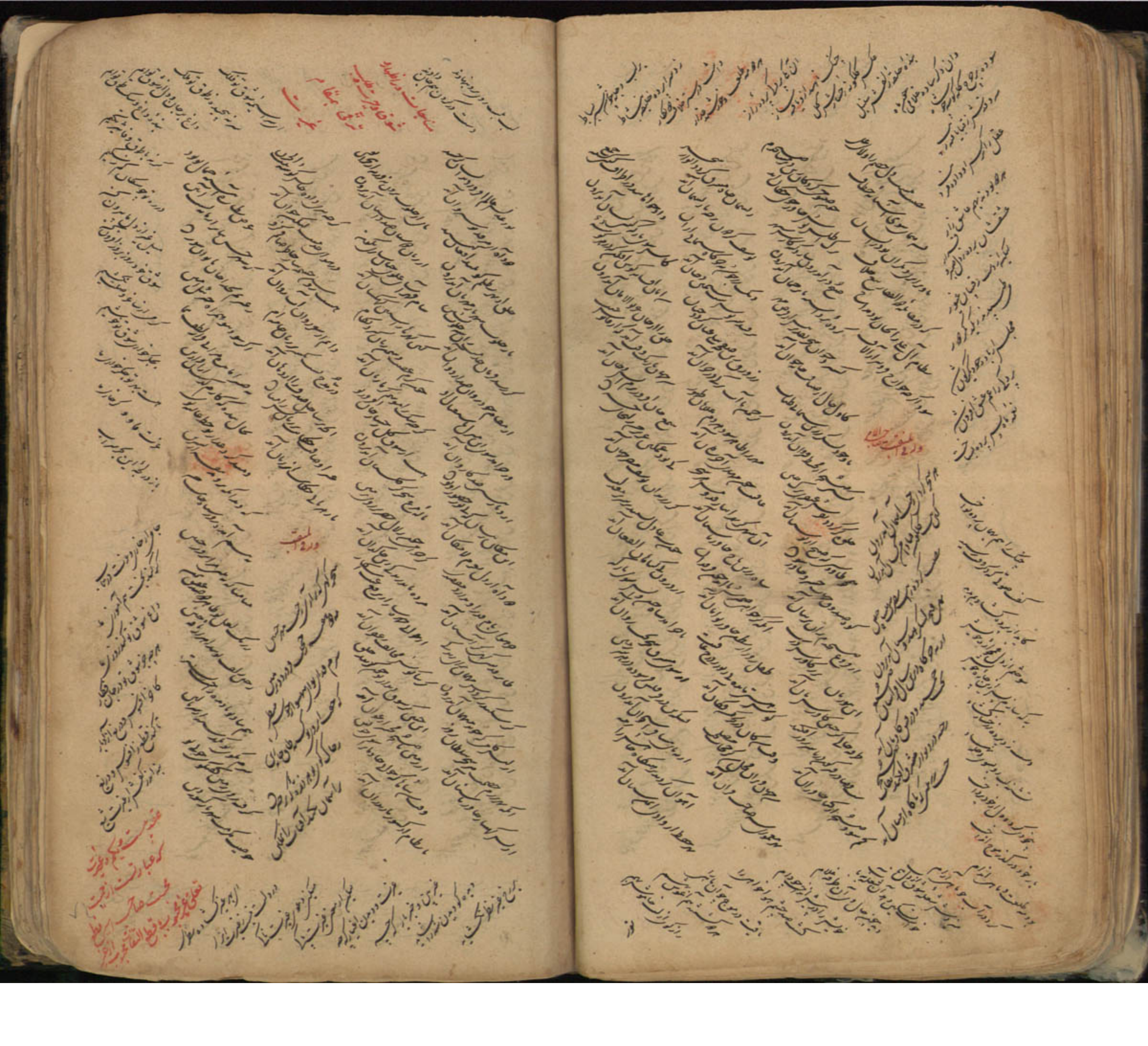






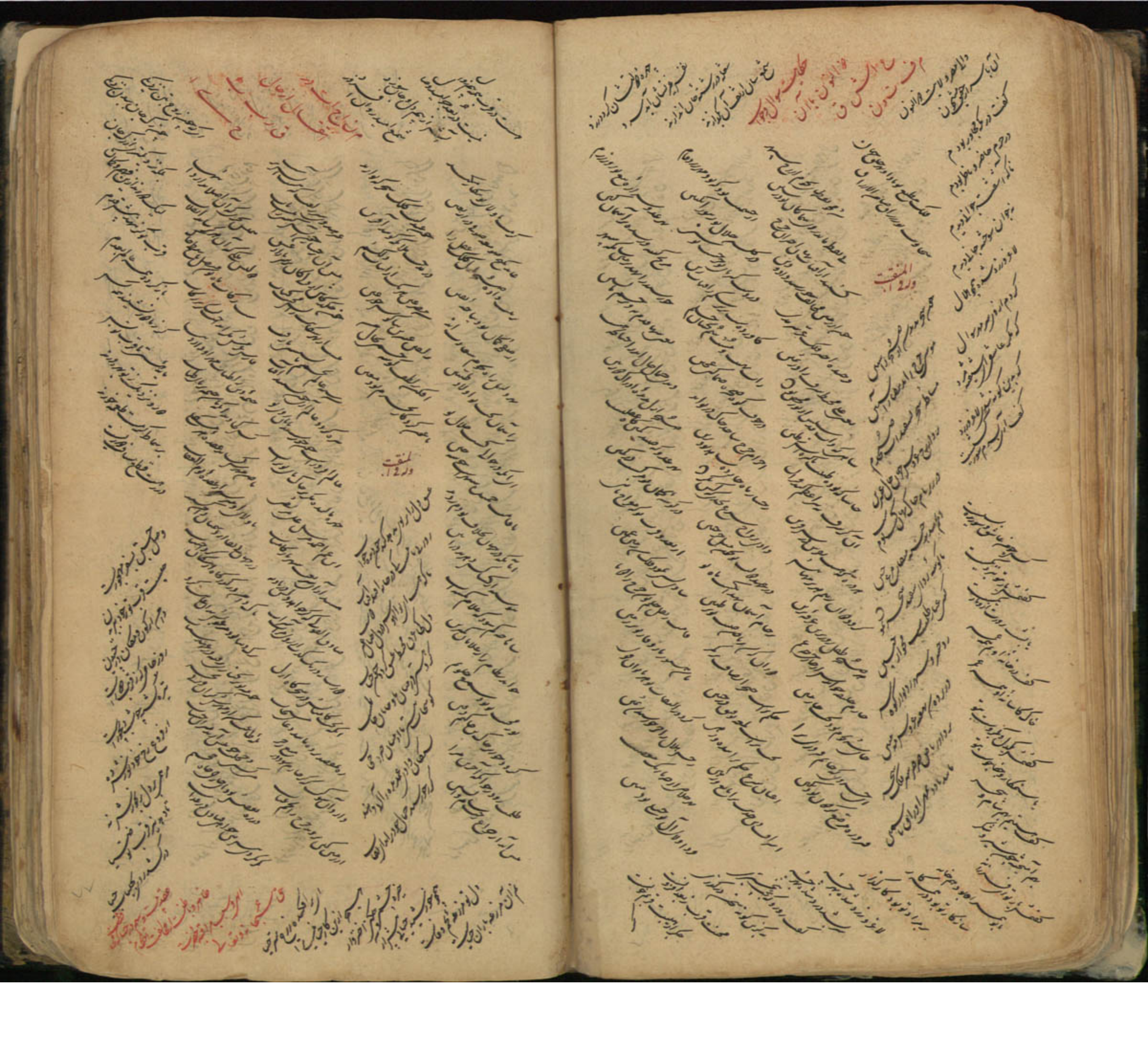




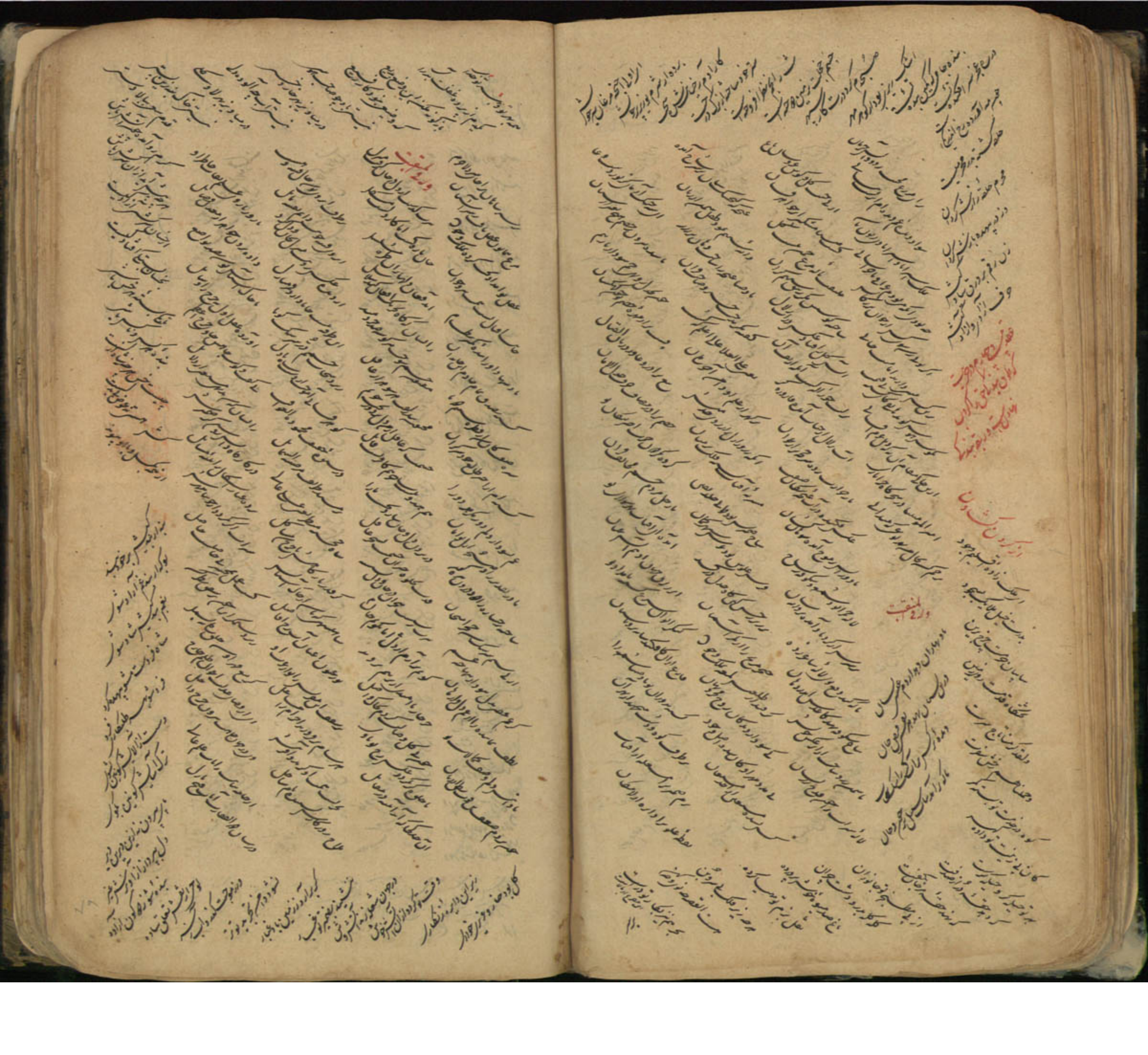












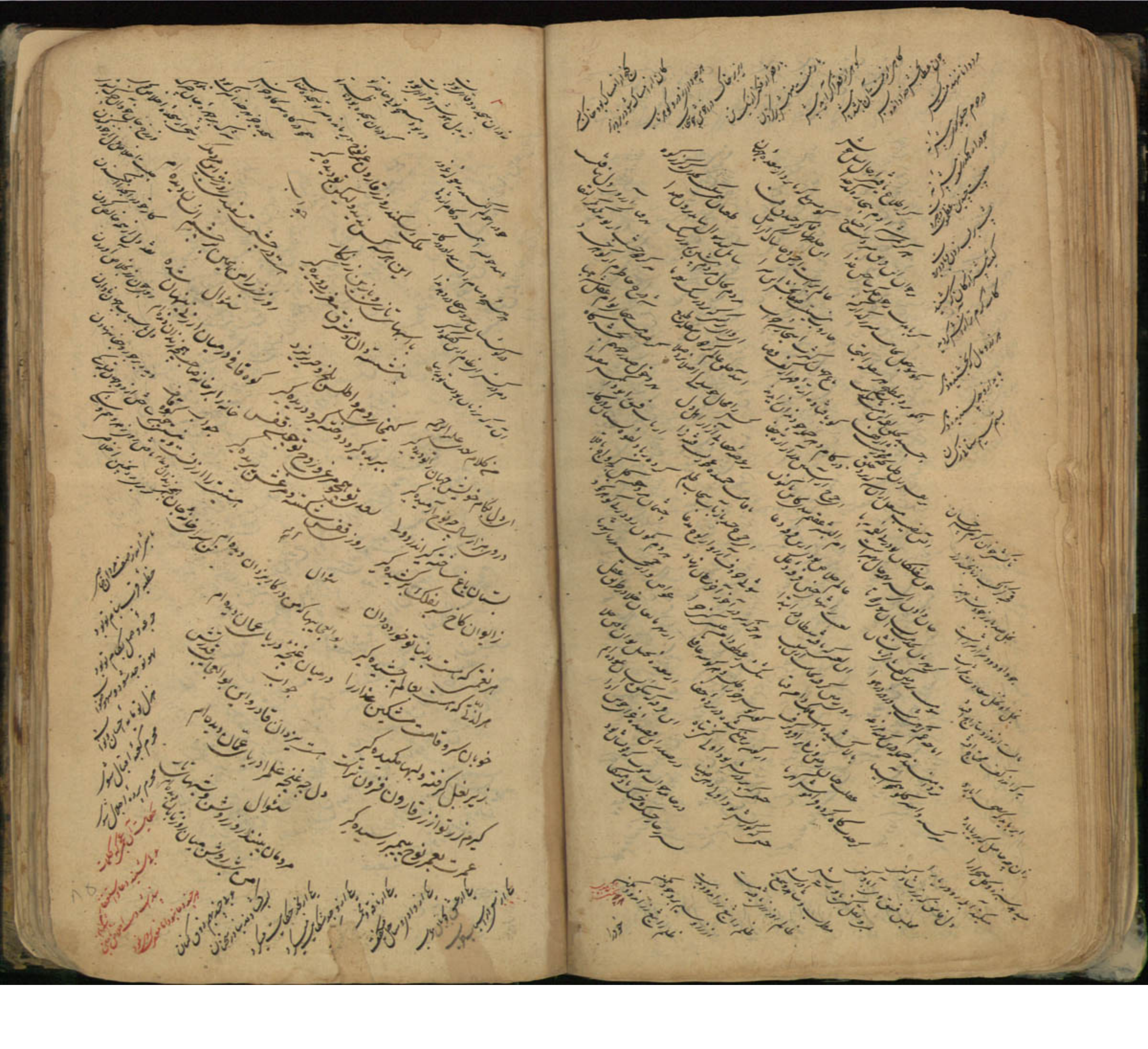


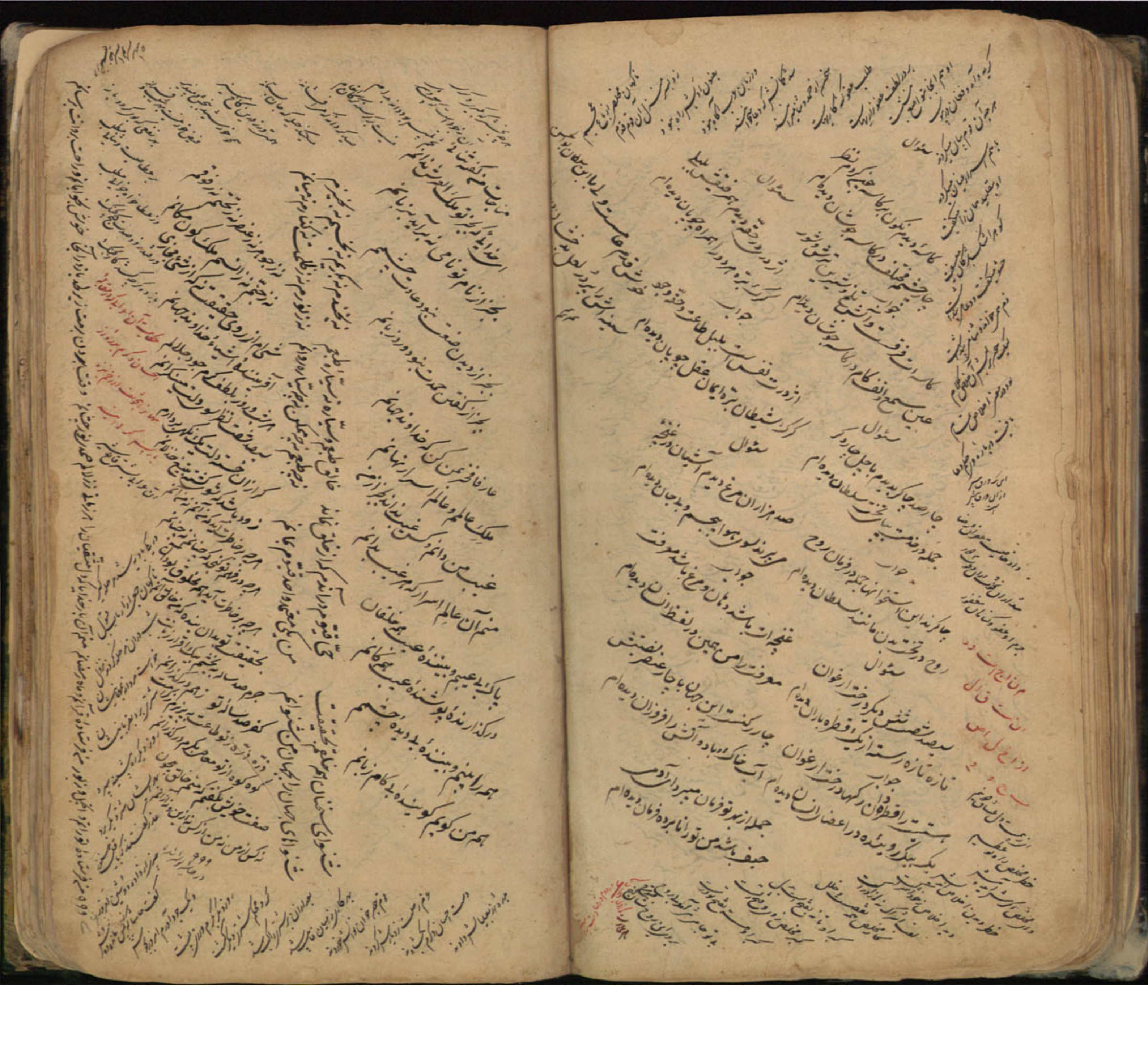


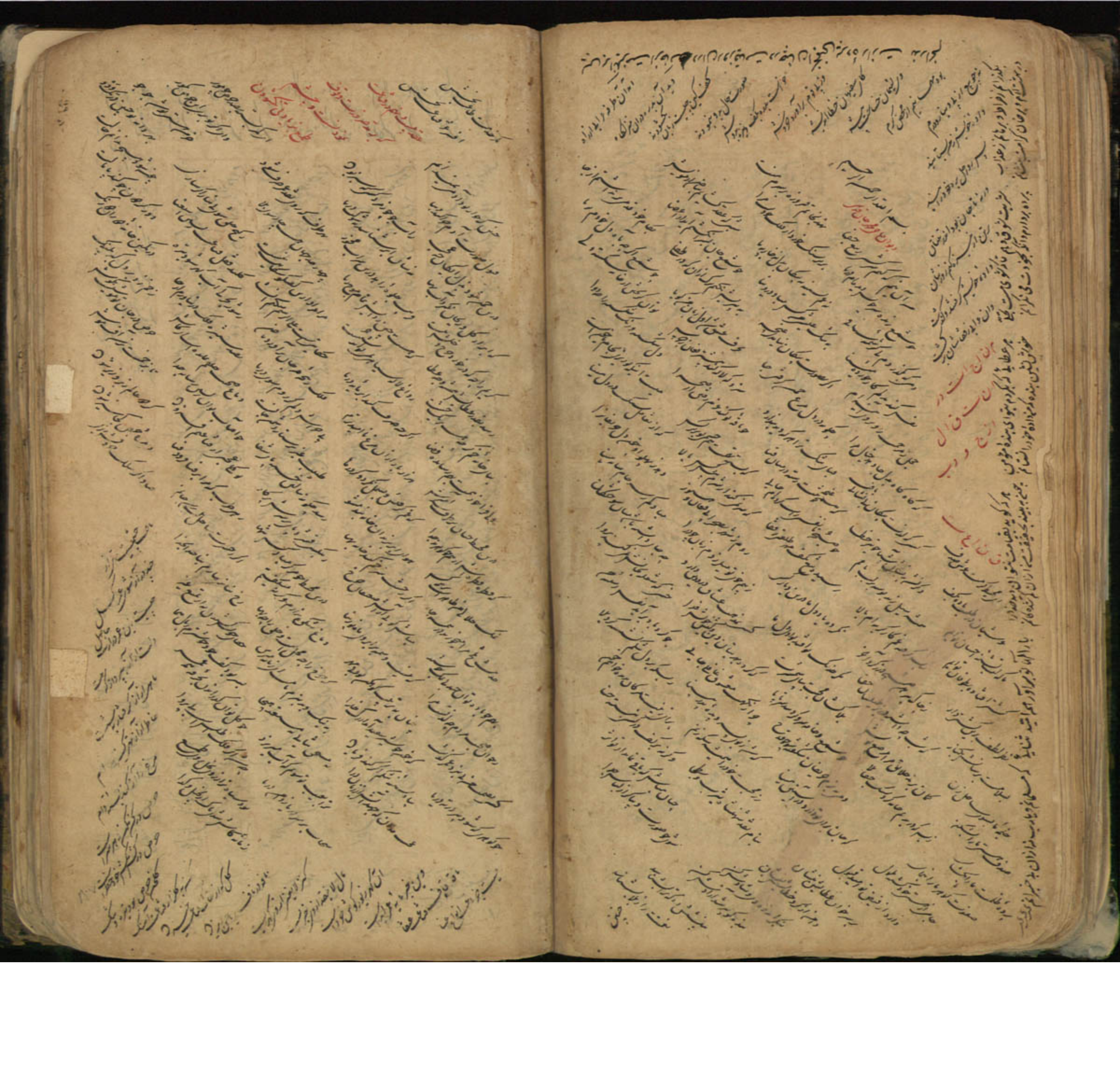


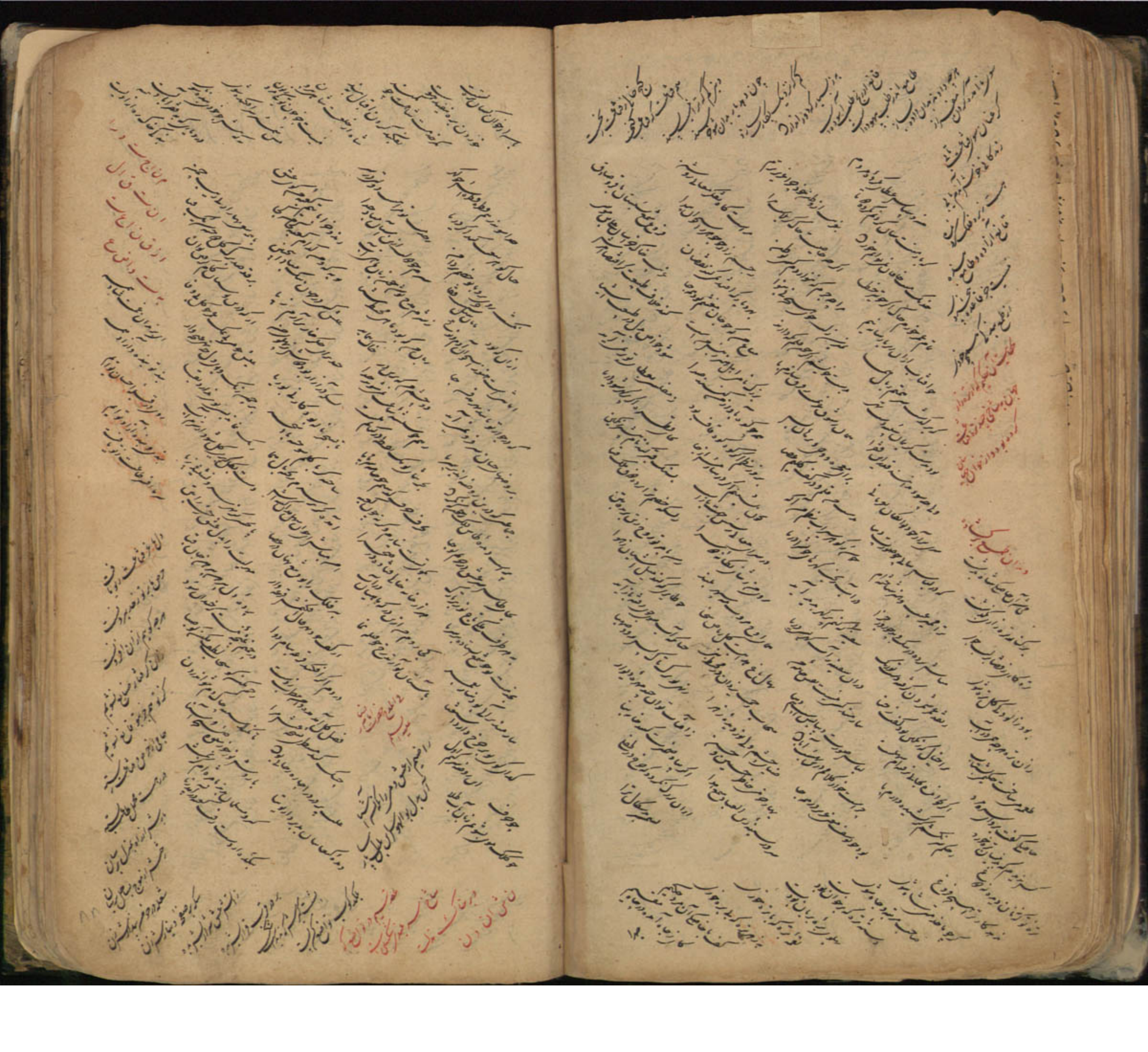














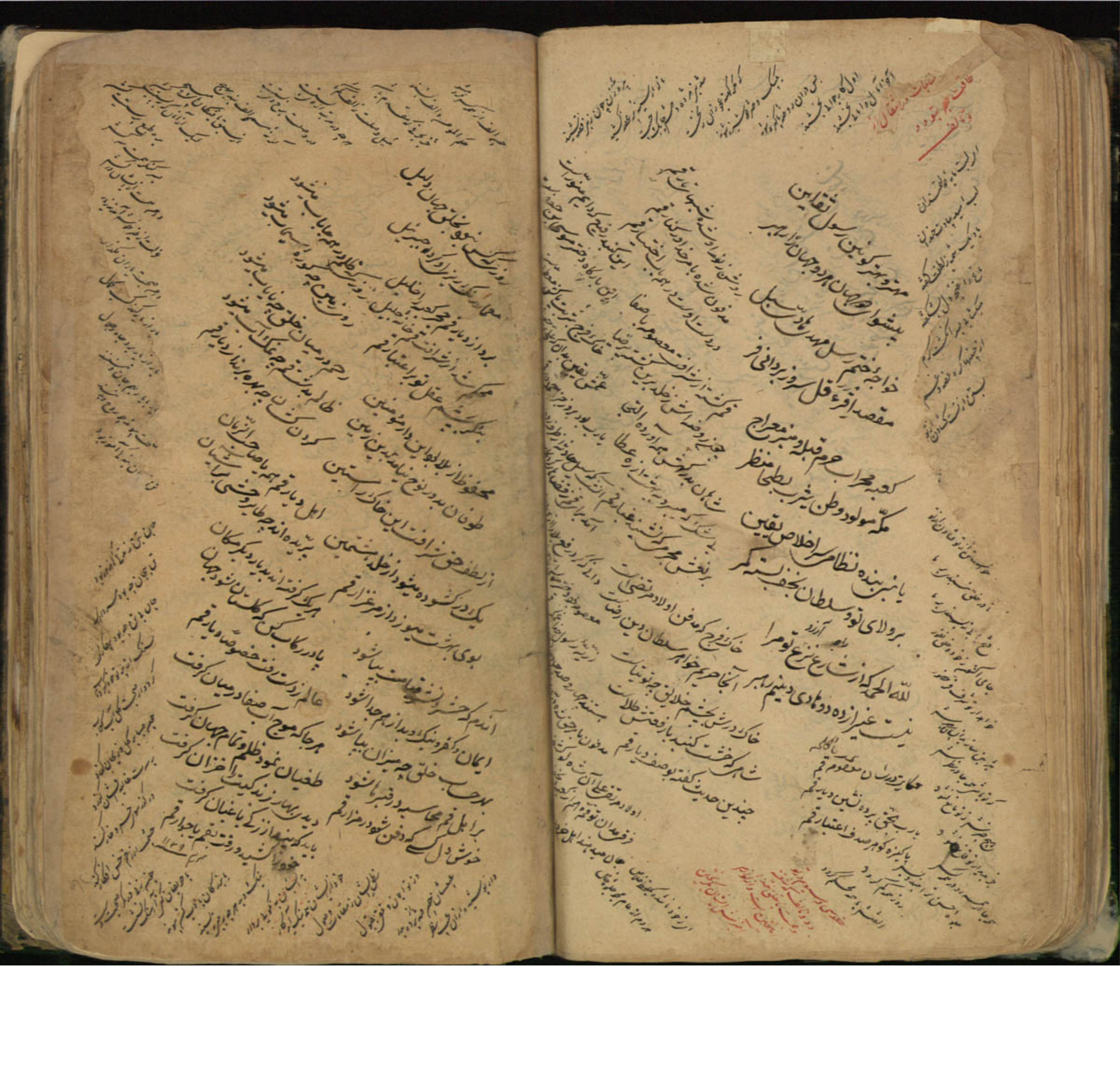






تمت نظامی سراپا ...

آفرینش ... دری ملک ... کنون
والضحی روی قمر طلعت والنجم افسر
وز بیان تو روان ... نایج حبر
قل کفی نحن قسمنا علم و وحی نظیر
عرش ایوان و فلک فرش ملایک لشکر
در کف ... زده ... پر و بال
بافته فرش حریم تو ملایک ... اشجر
آسمان طلعت و مه سیرت و خورشید سریر
لامکان سیر و فلک صدر و ستاره سپه
کرده جاروب ره ... آموخته لب
منطق الطیر سلیمان ز تو آموخته لب
هدهد خوش خبر عالم تنزیل خبر
کسوه قدر ترا آمده لولاک طراز
خلعت جاه ترا گشته لعمرک زیور
در گلستان جمال تو گل اعطینا
خاتم ذات ترا مهر نبوت لایق
زیور ... طه درخور
وز بهار شرفت لاله گل کالکوثر
آل یاسین ترا زینت ... خورشید
در الم نشرح صدرک ... ذکر ترا
باز کردیده بامر تو ز مغز خورشید
از اشارات تو شق گشته افلاک قمر
باشد اکلیل رفعنا لک ذکرک بر سر
وطفیل تو و آل تو نبودی ار زان
خلعت از حسن بتقدیم نکردی در بر



مهتر و بهتر کونین رسول ثقلین
پیشوای همه [illegible] هادی سبل
خواجهٔ ختم رسل [illegible]
مقصد اقرأ [illegible]
کعبه محراب حرم قبله و منبر معراج
مکه مولود و وطن یثرب بطحا منظر
یا نبی بنده نظامی [illegible] اخلاص یقین
بر ولای تو و سلطان نجف بسته کمر
لله الحمد که از شارع شرع تو مرا
نیست غیر از ده دو هادی دینم رهبر

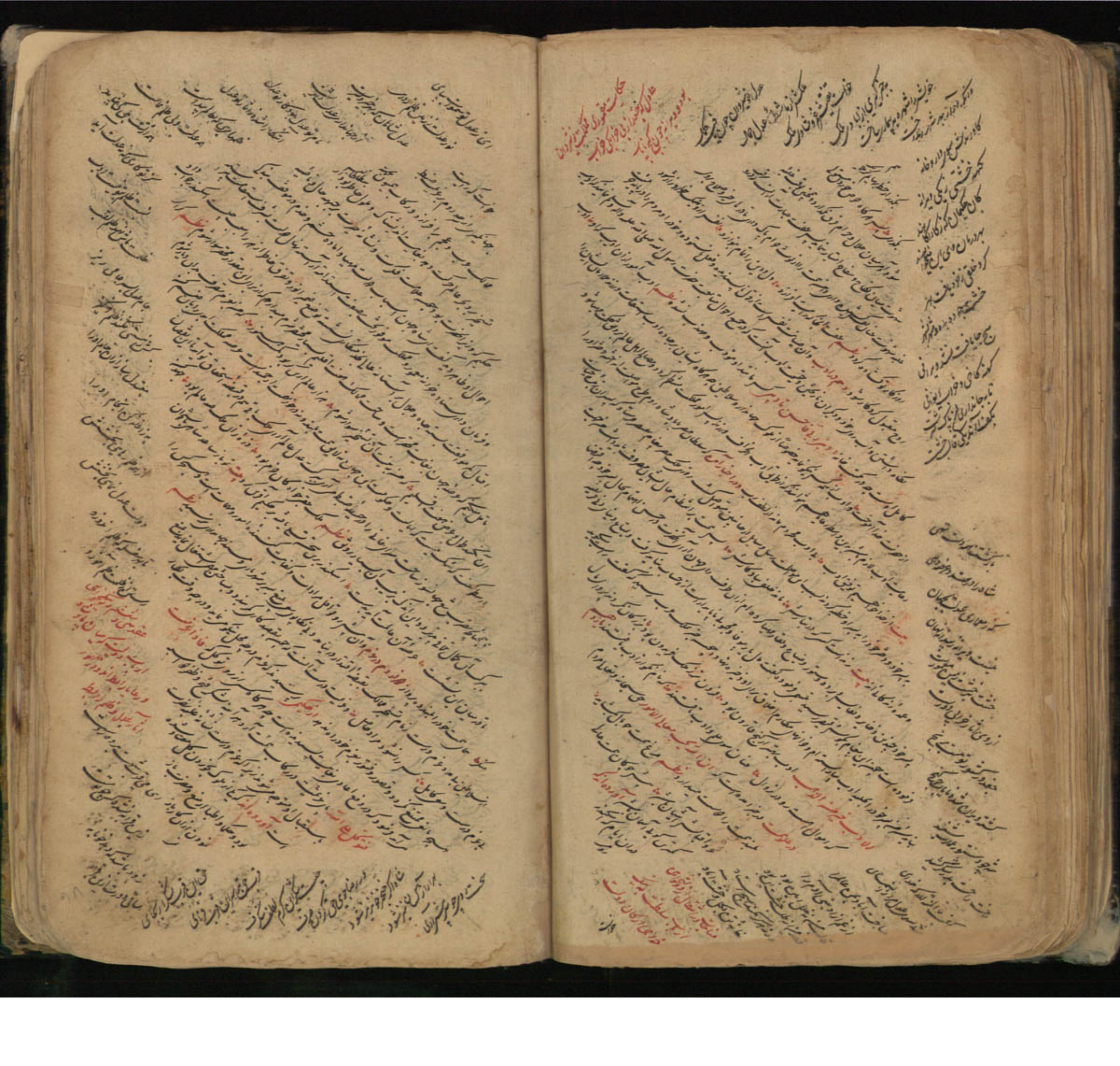
[illegible] خلق جهان دلیل
[illegible] جبرئیل
[illegible] کعبه [illegible] خلیل
[illegible] اعتبار قلم
[illegible] عقل نور [illegible]
محفوظ از بلا [illegible] مؤمنین
طوفان [illegible] نوح [illegible]
از لطف حق [illegible]
یک در گشوده میشود از [illegible]
بوی بهشت میوزد از [illegible]
آندم که [illegible] قیامت [illegible]
ایمان [illegible]



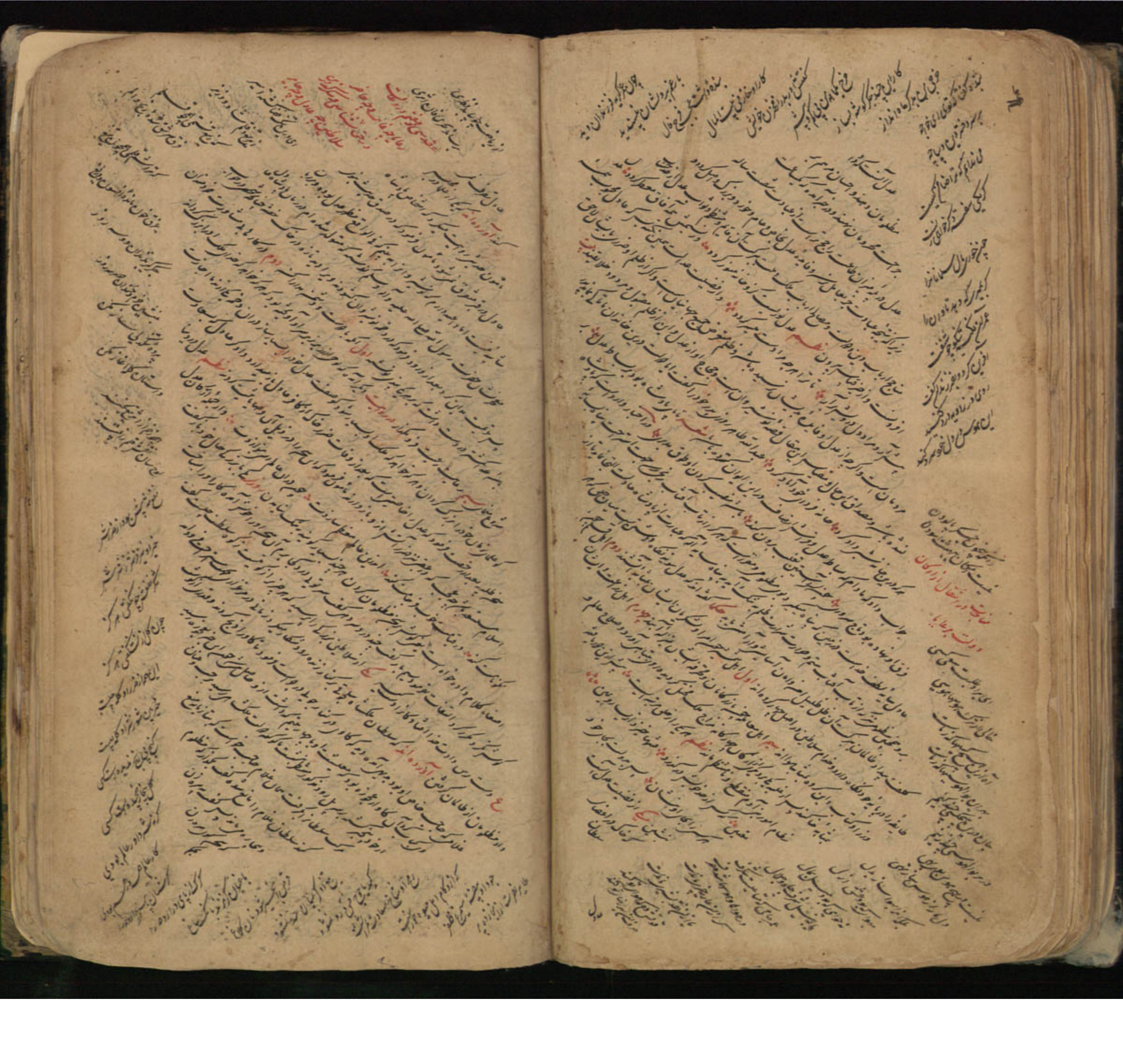










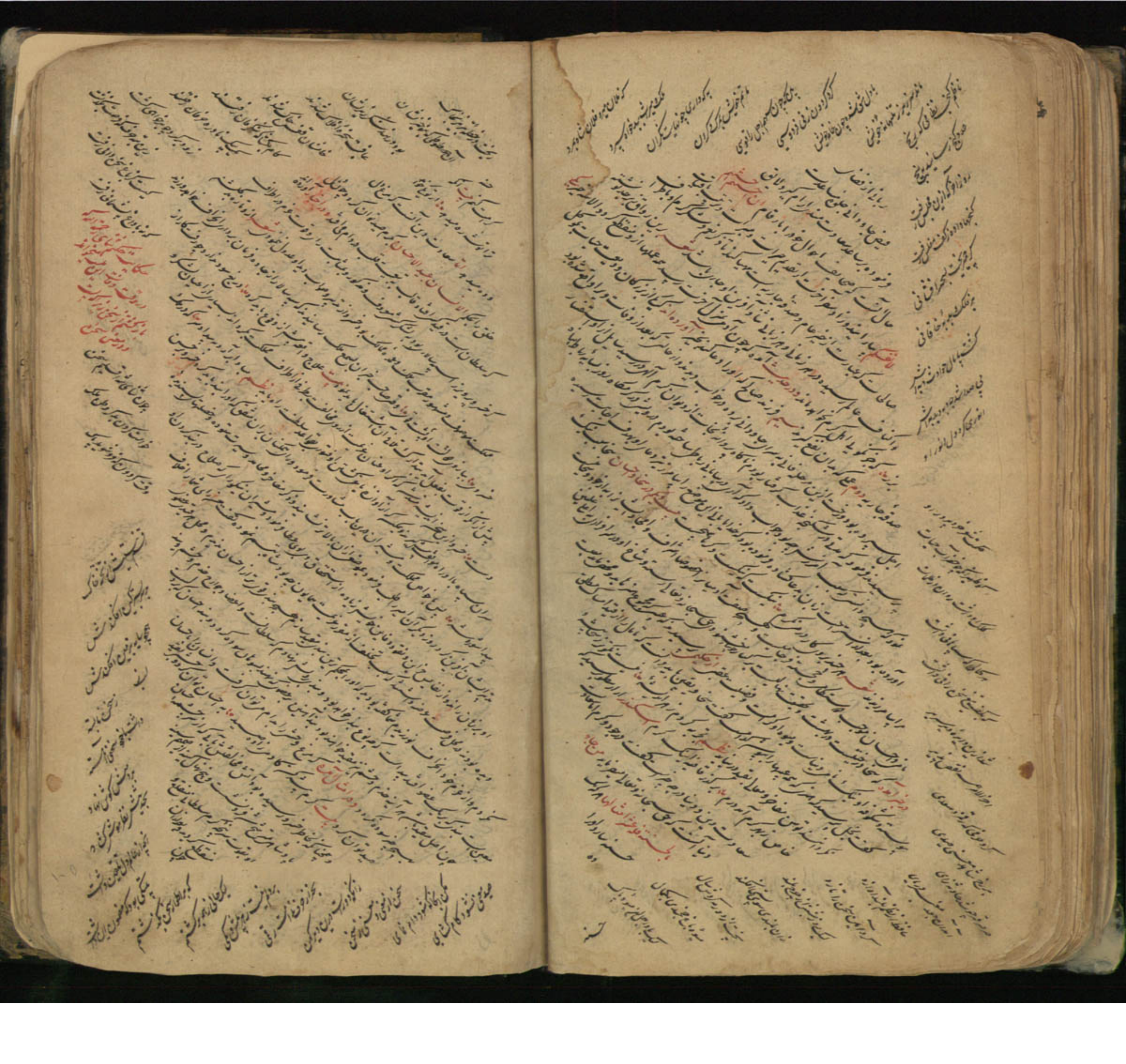








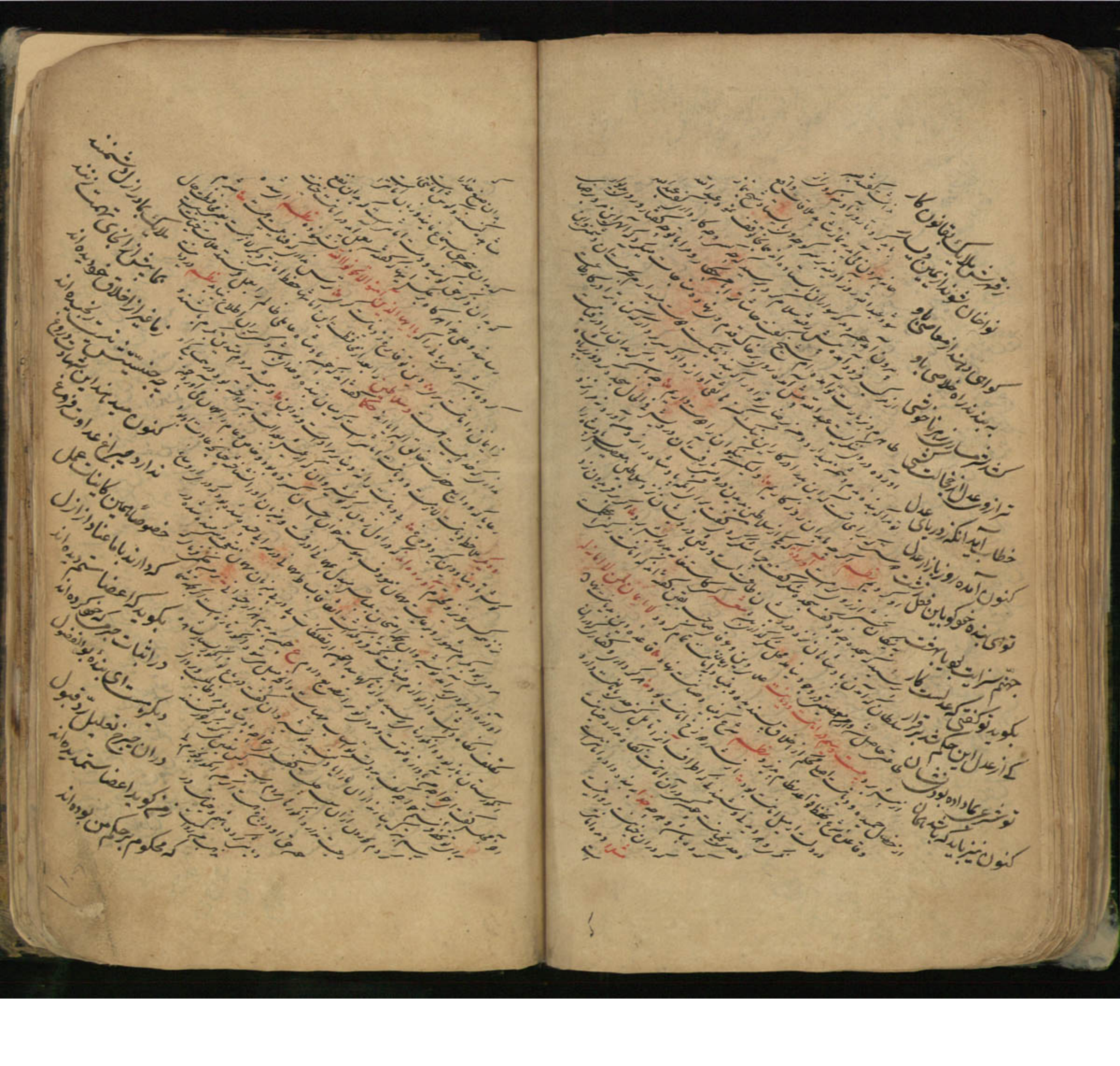




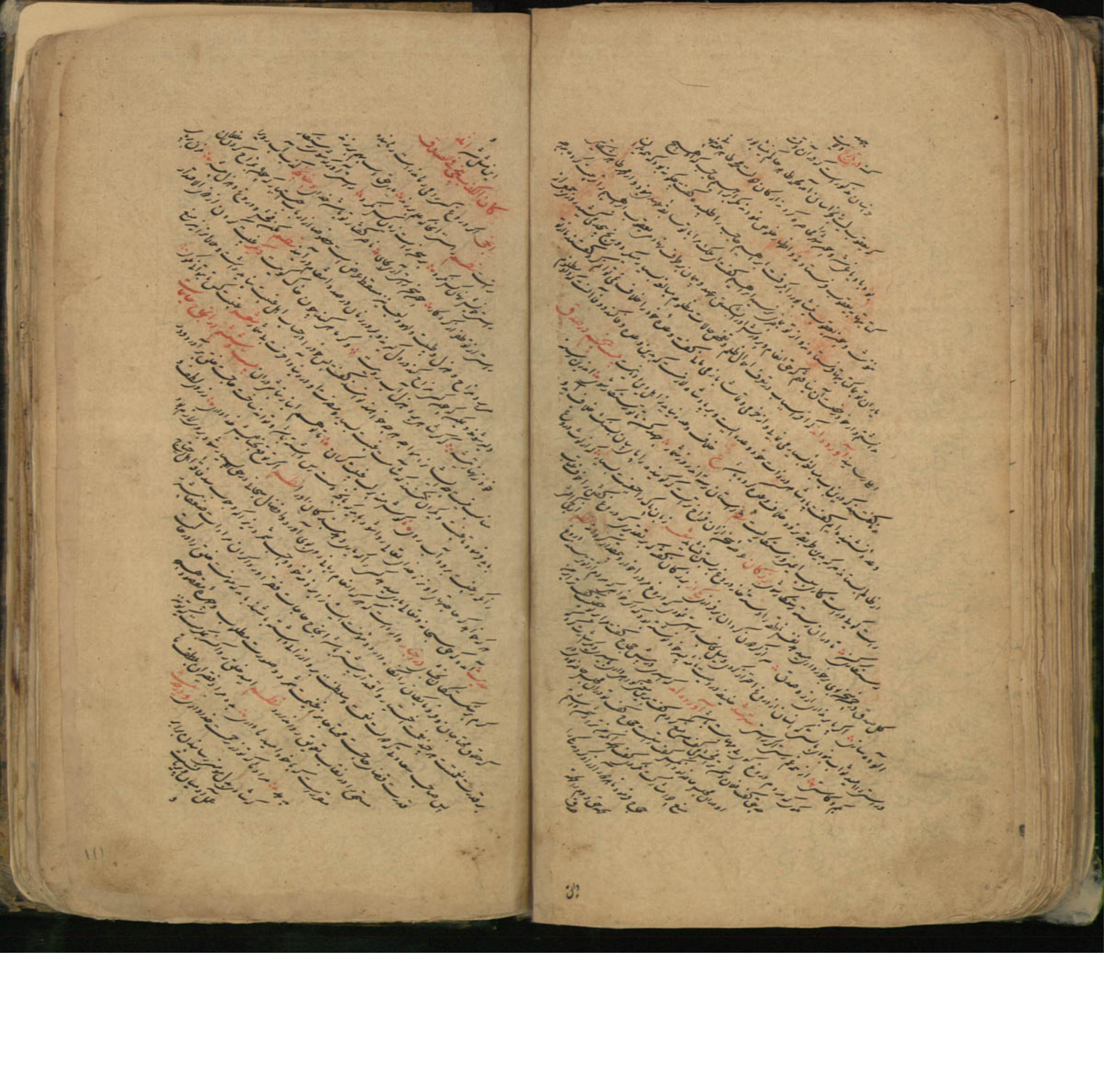
























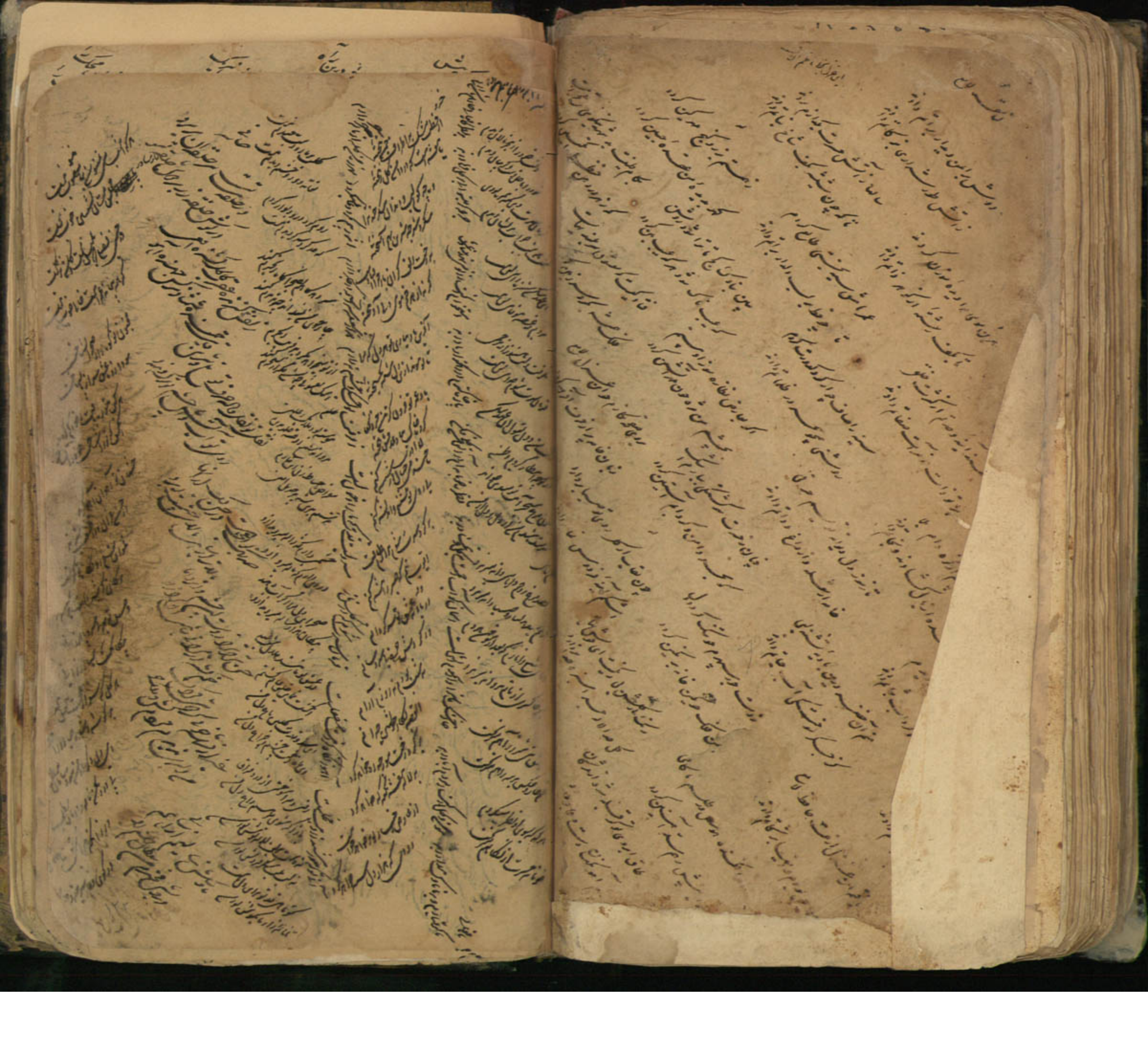




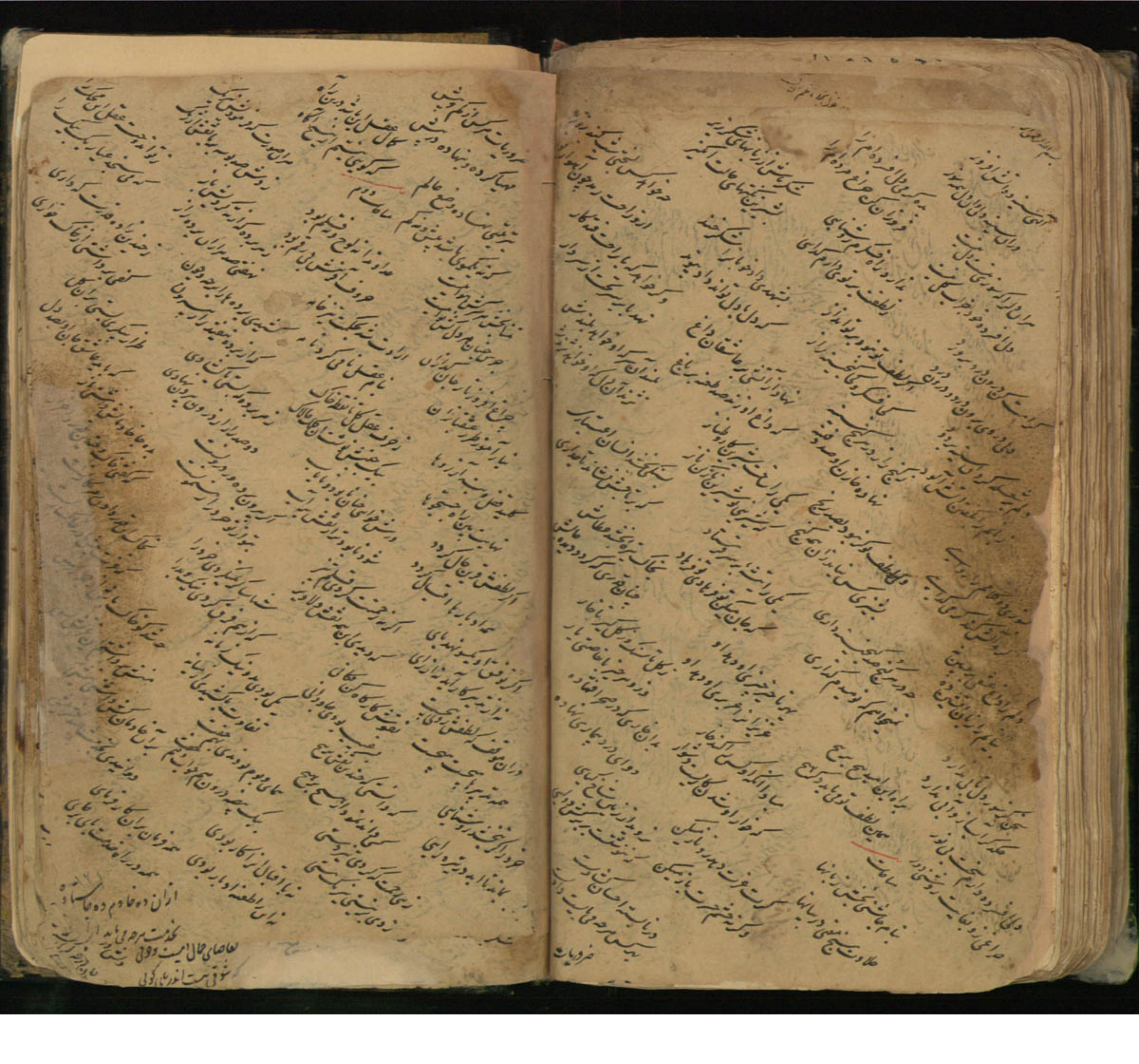


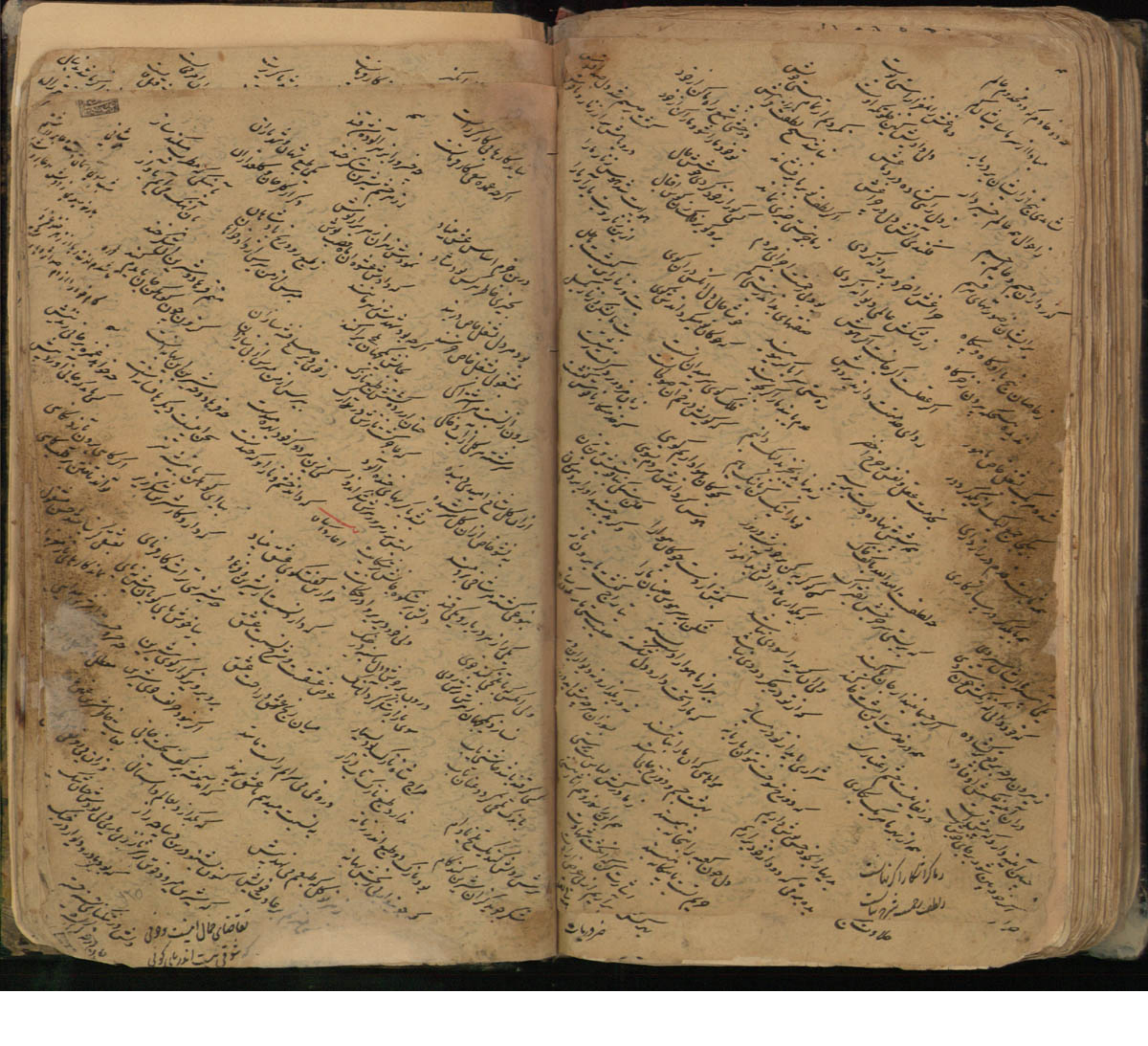


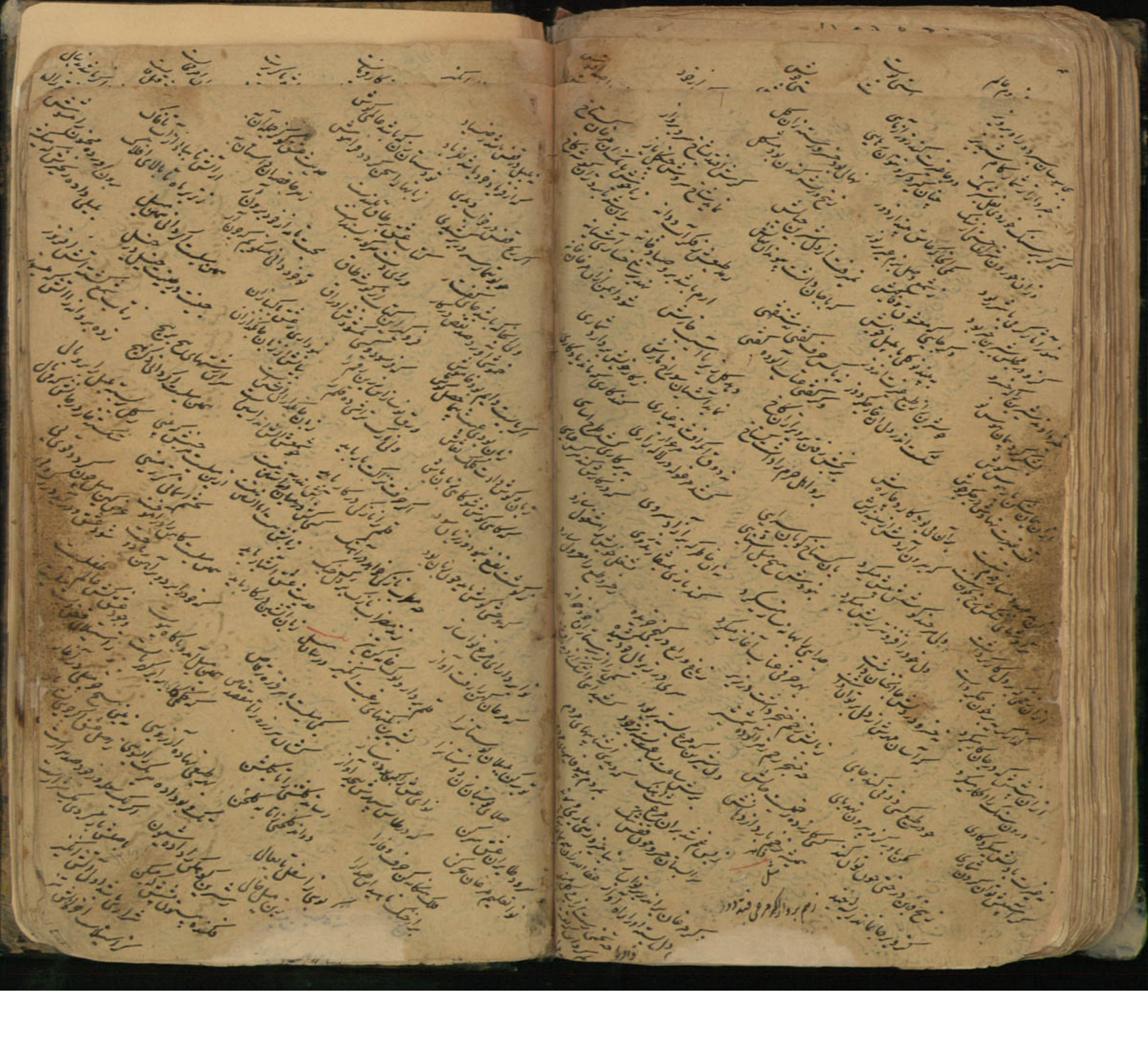


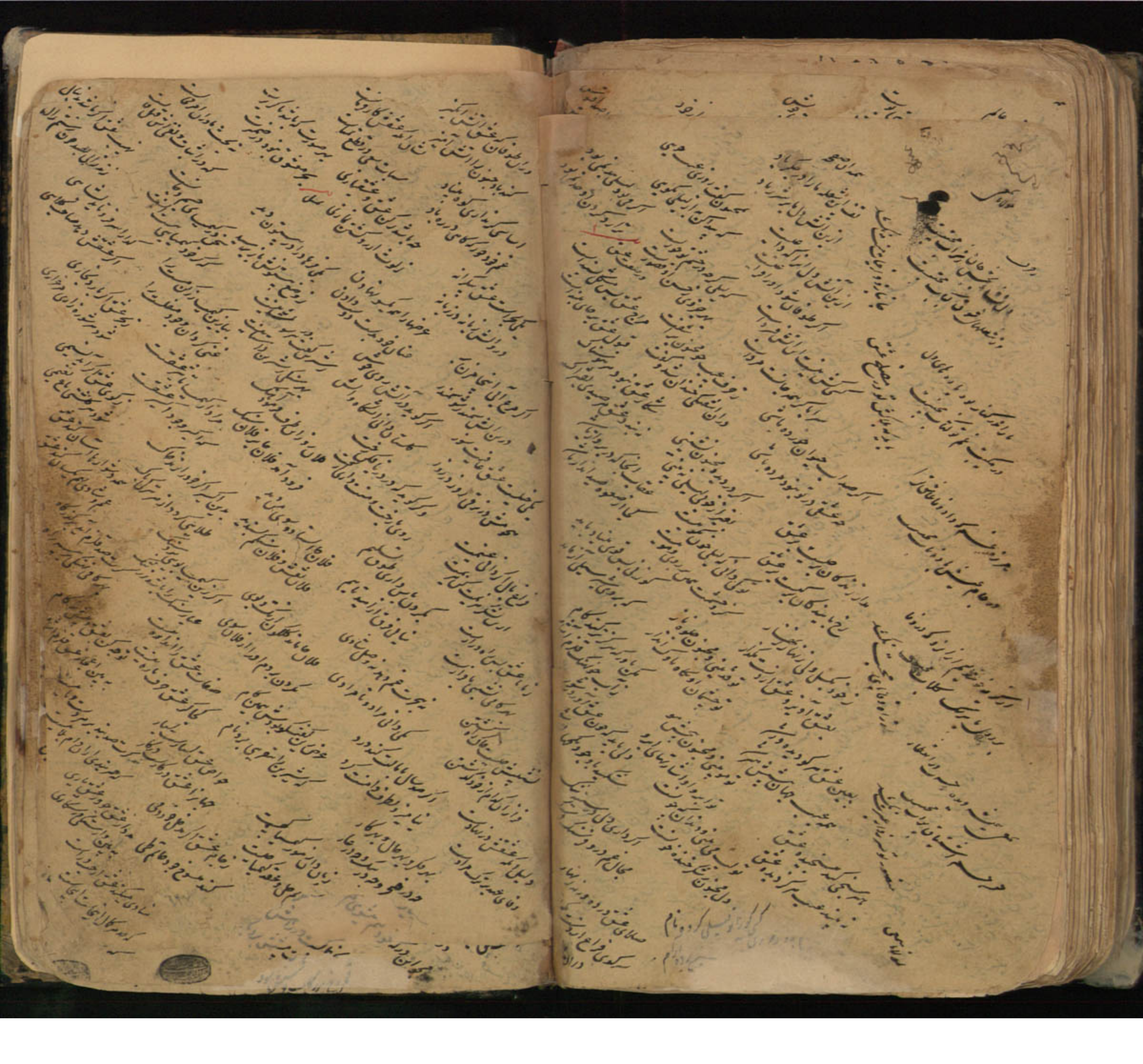


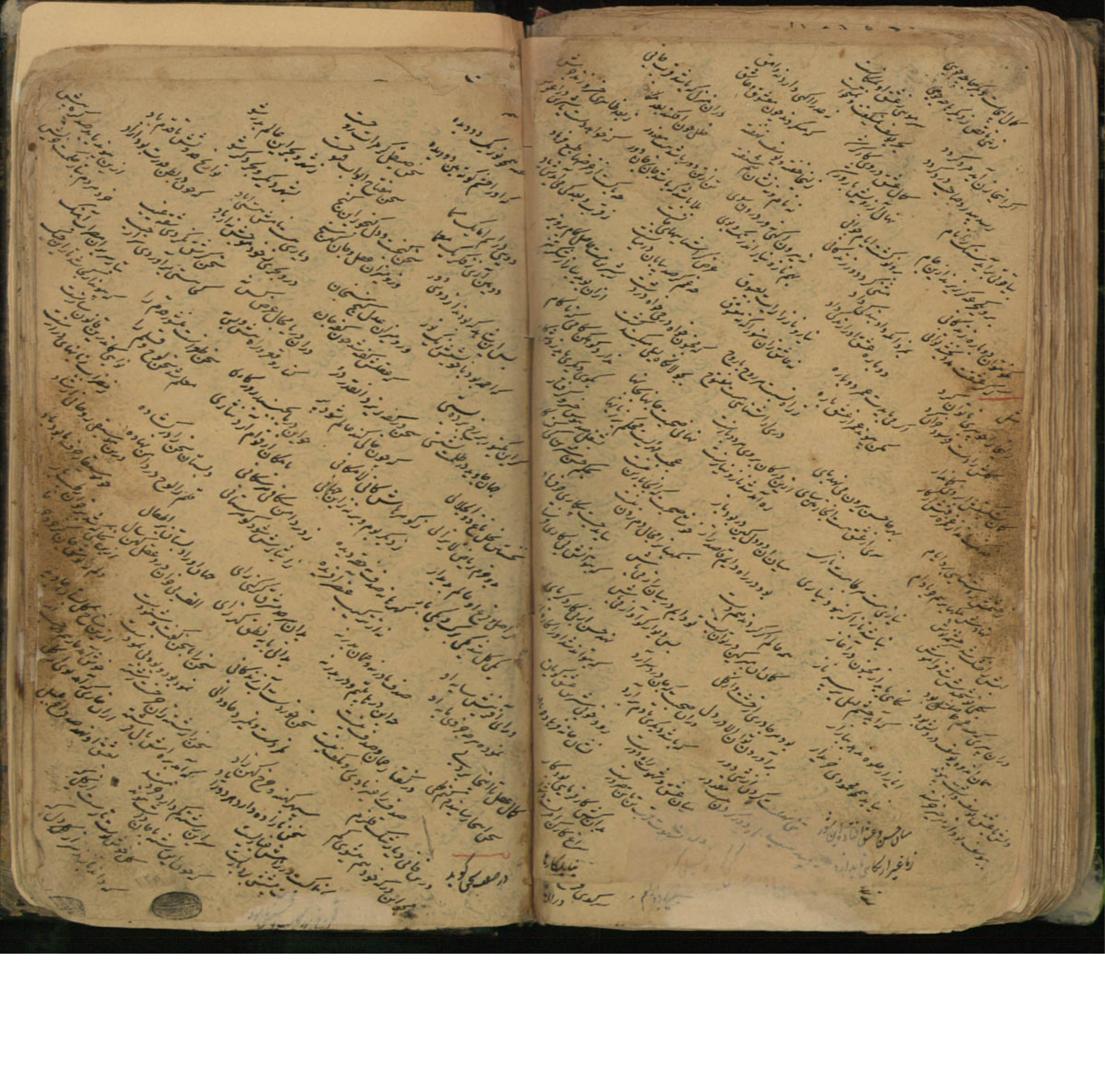


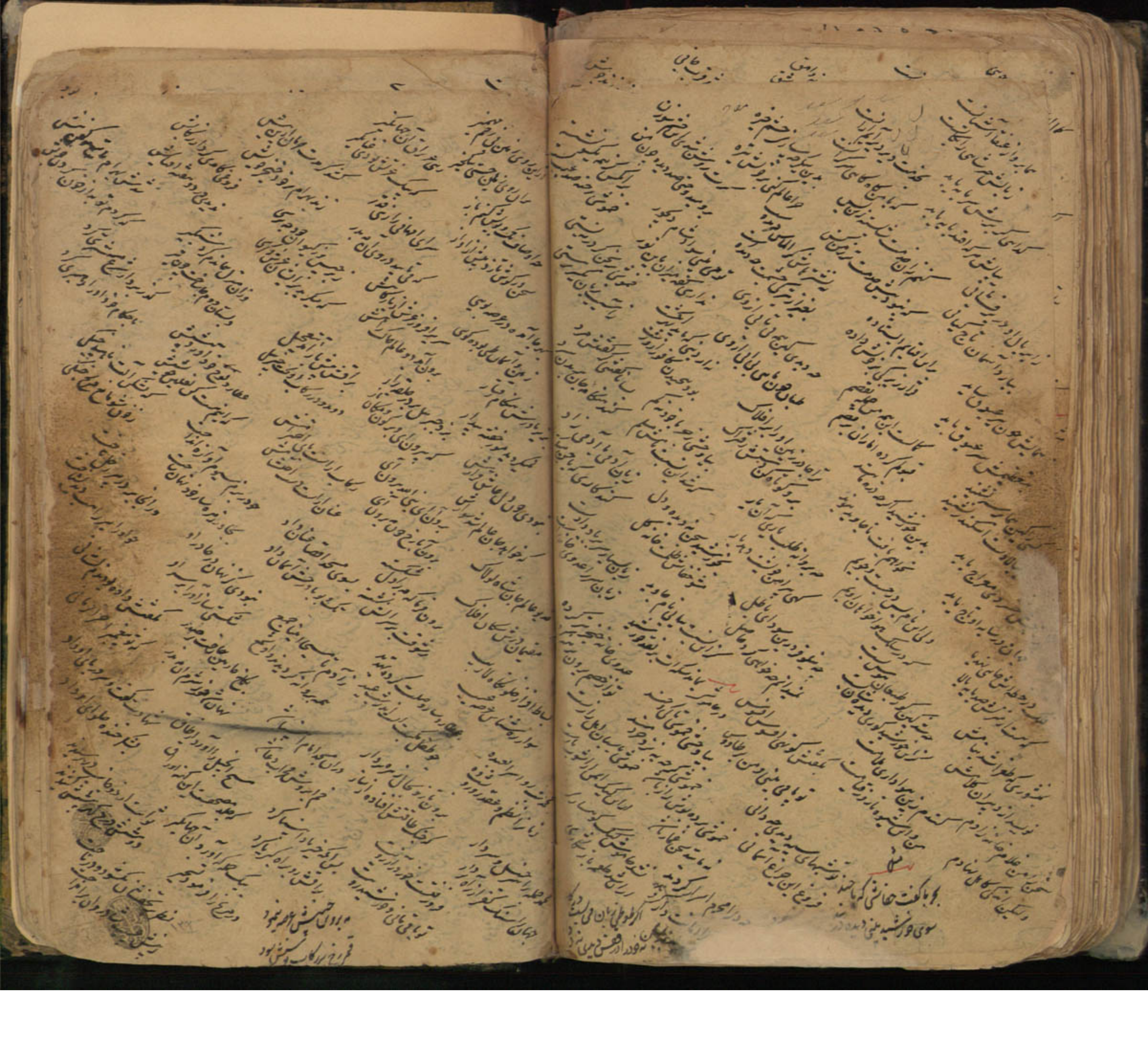


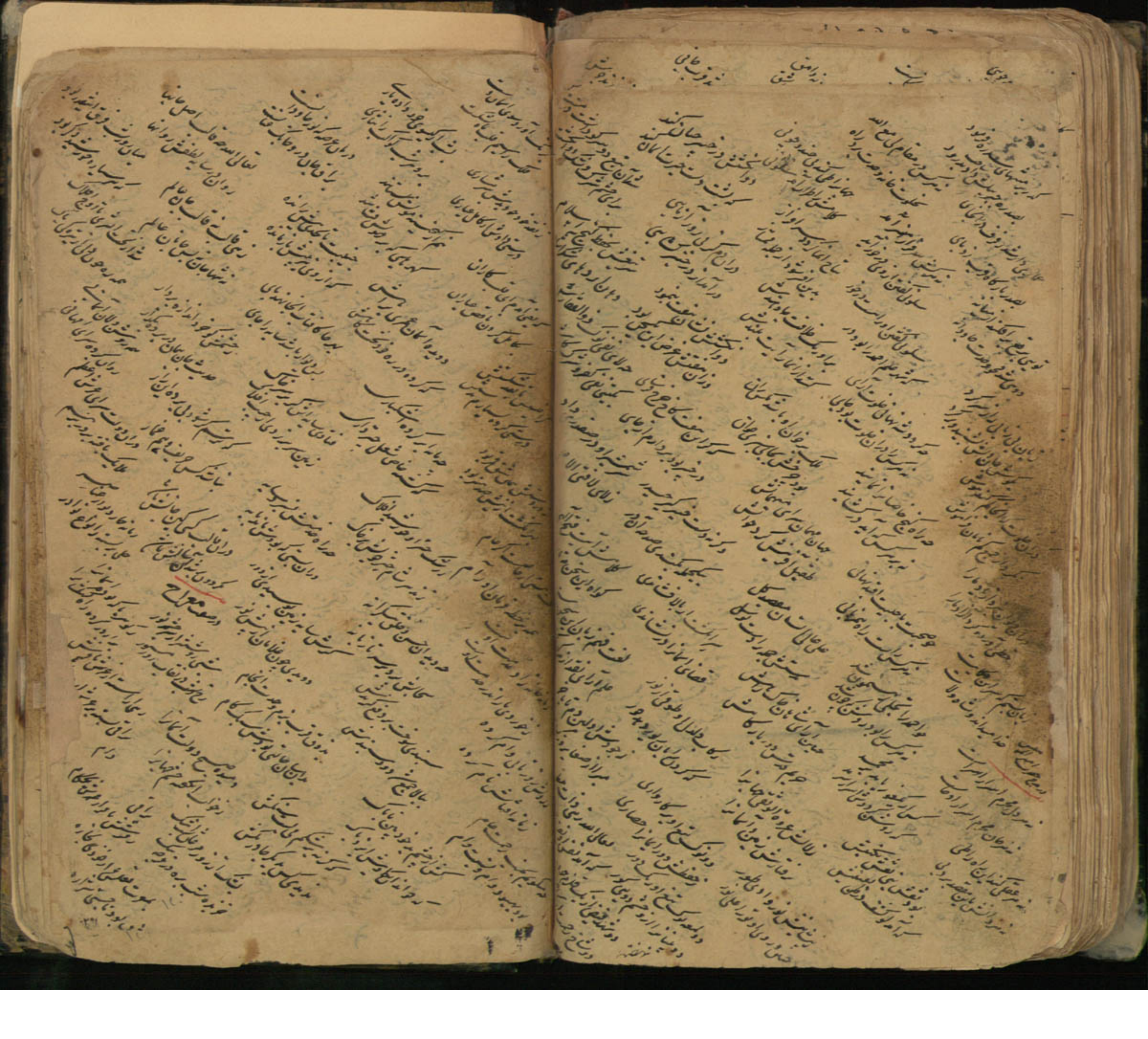


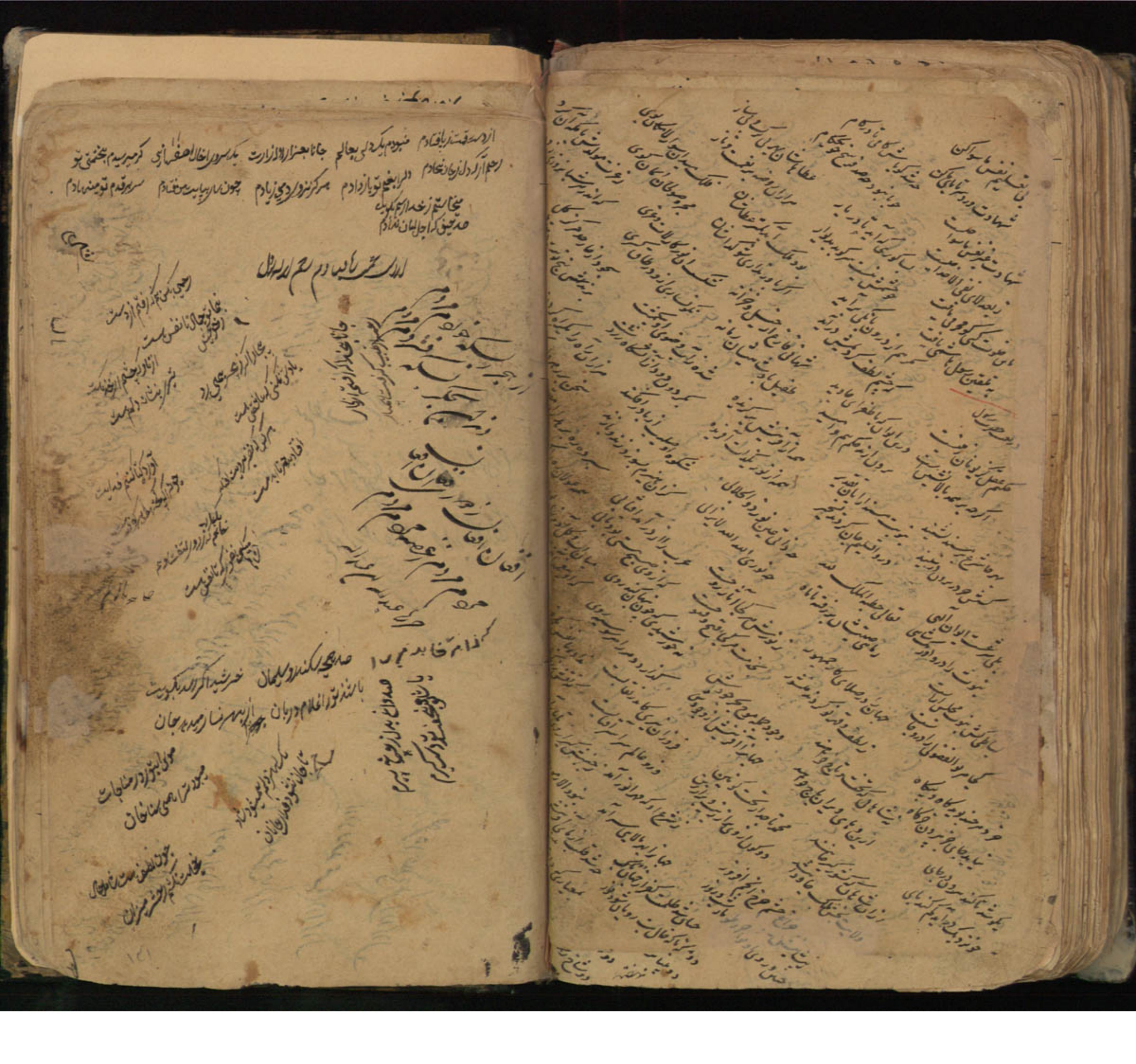


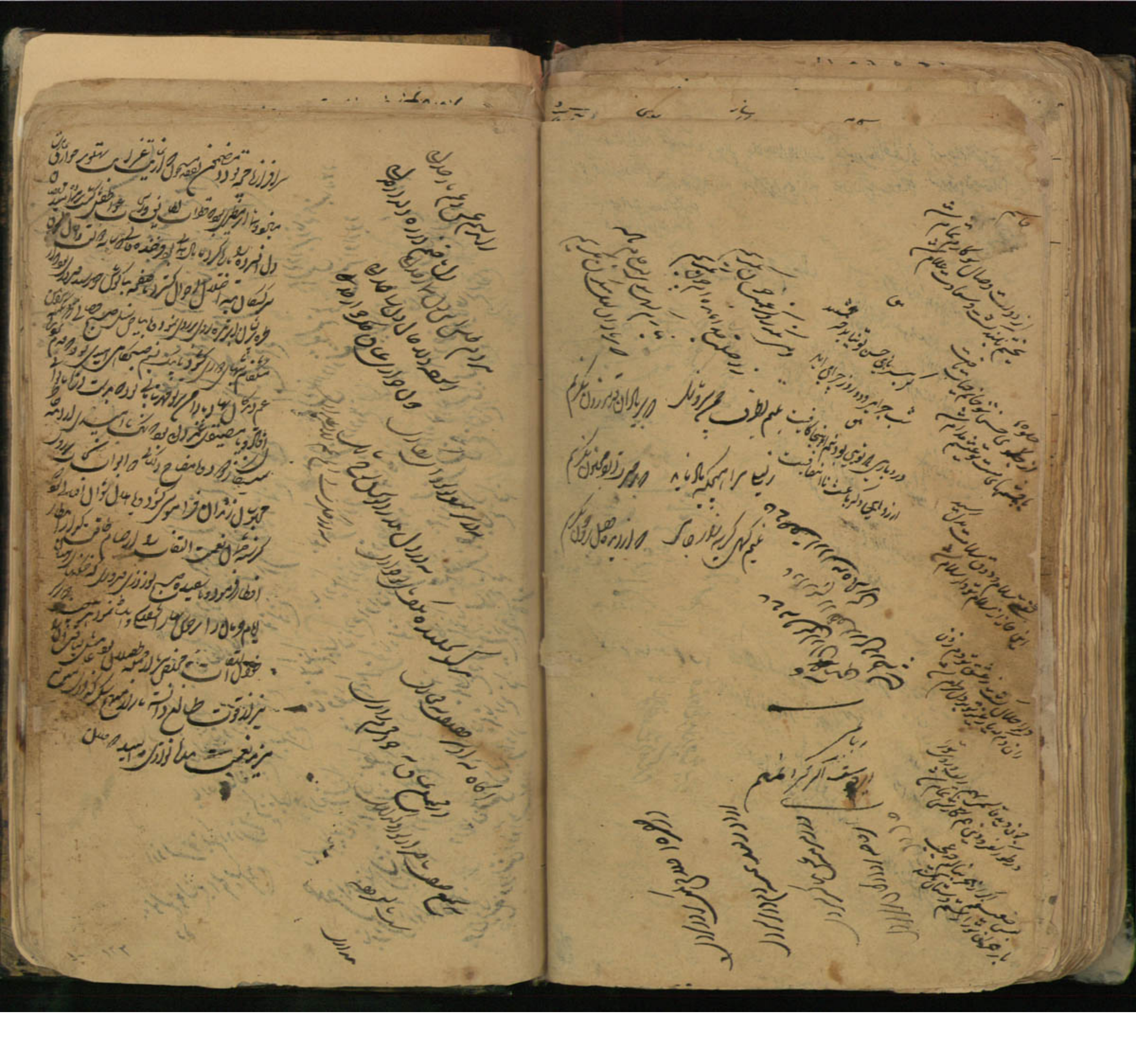






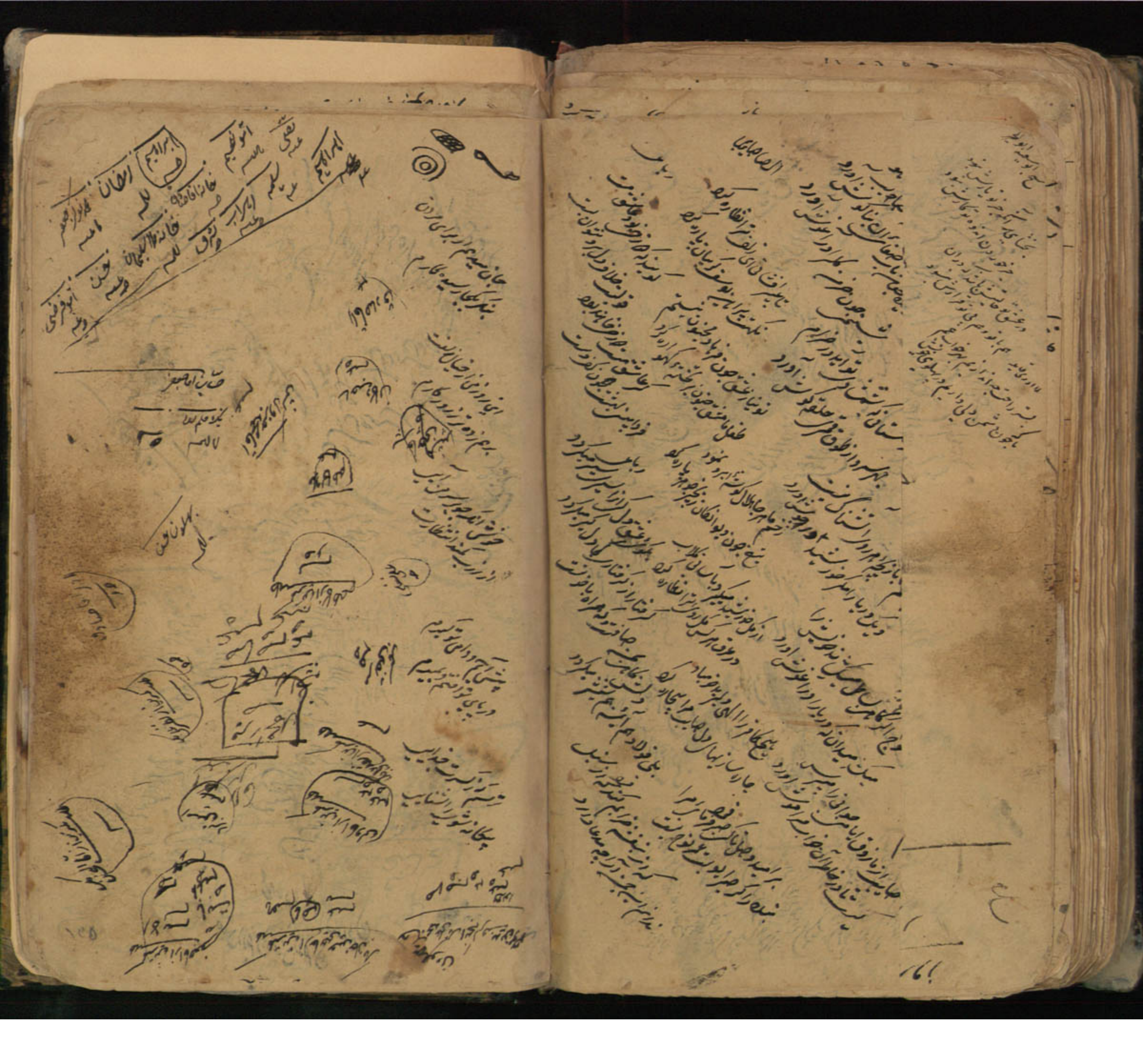




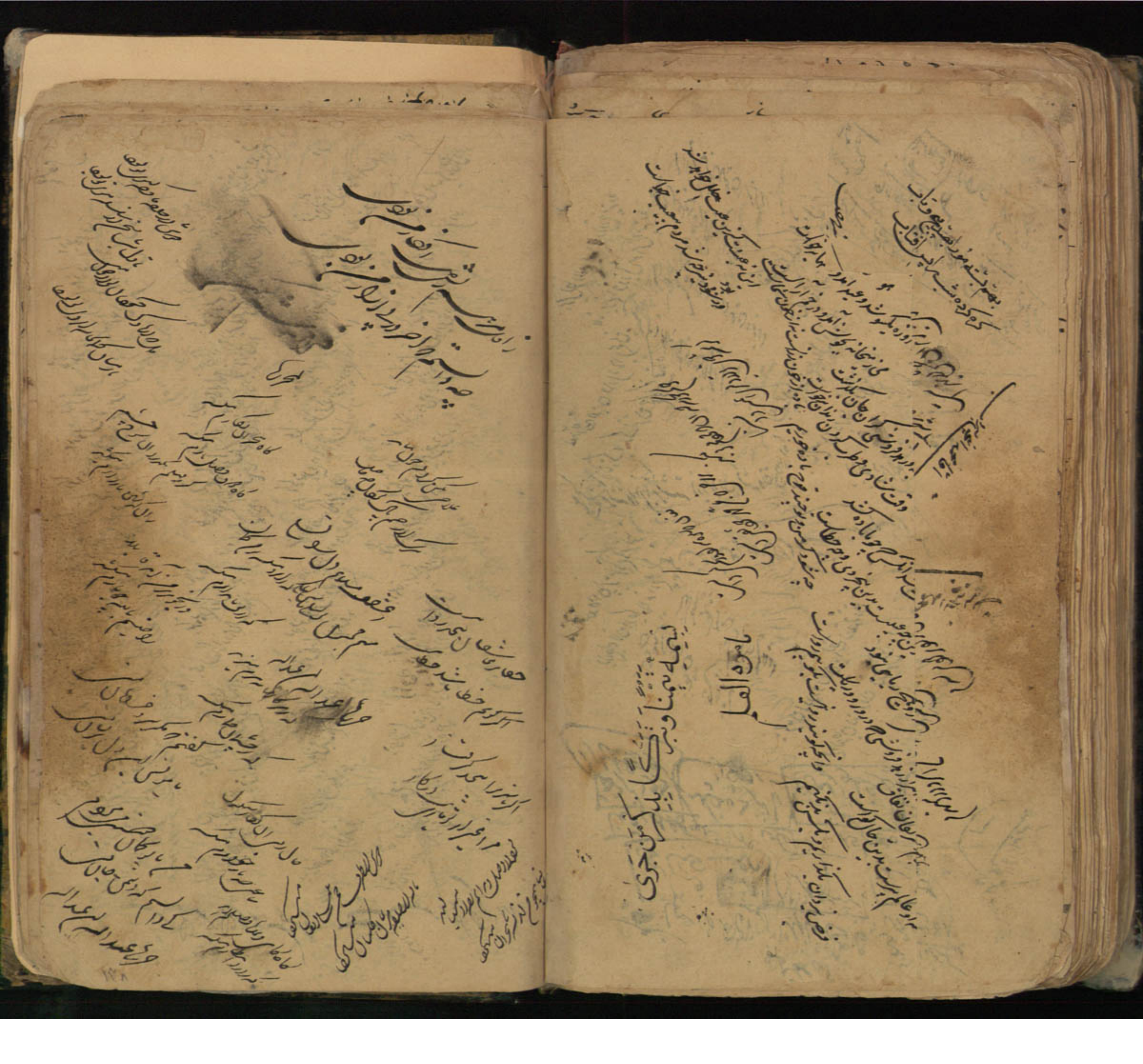




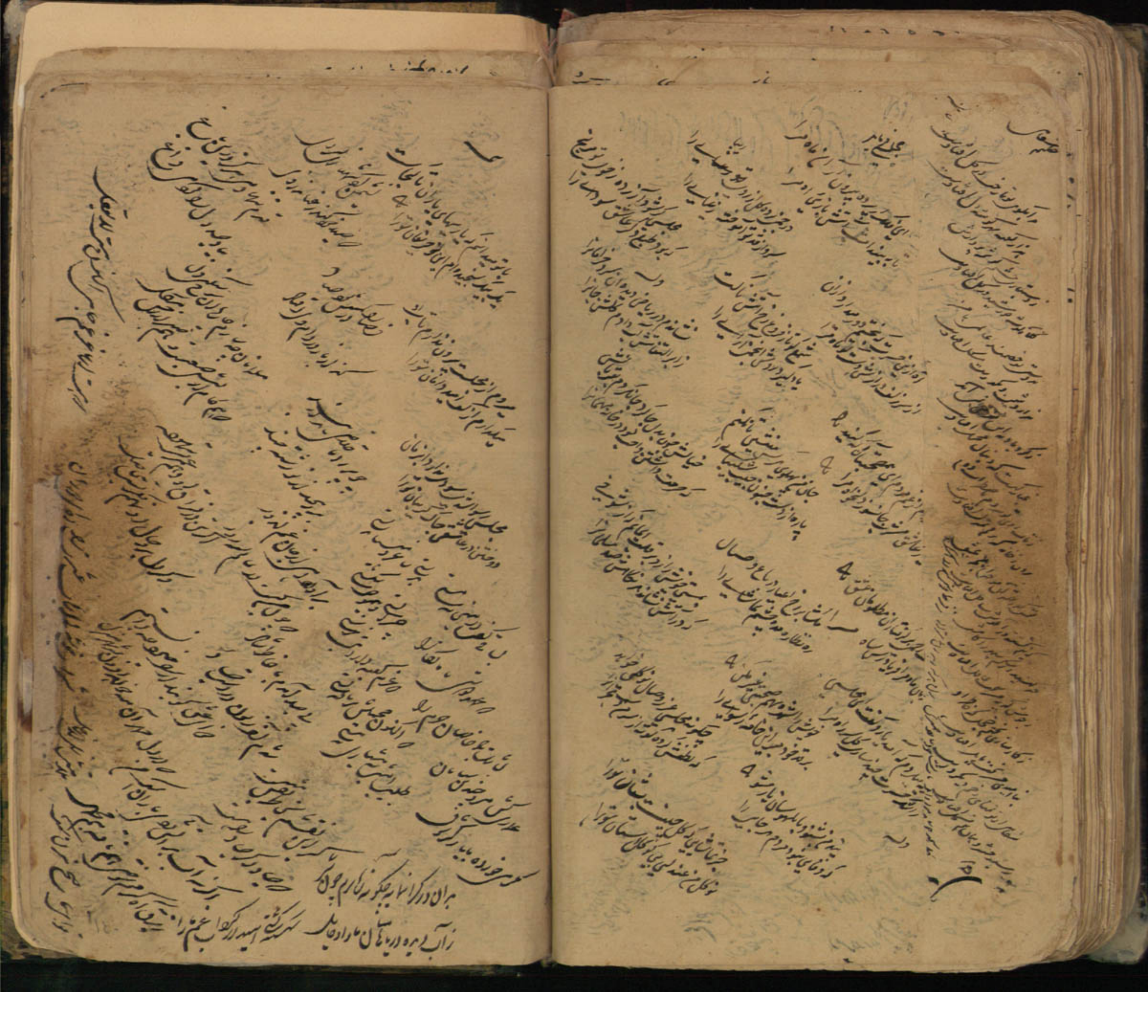


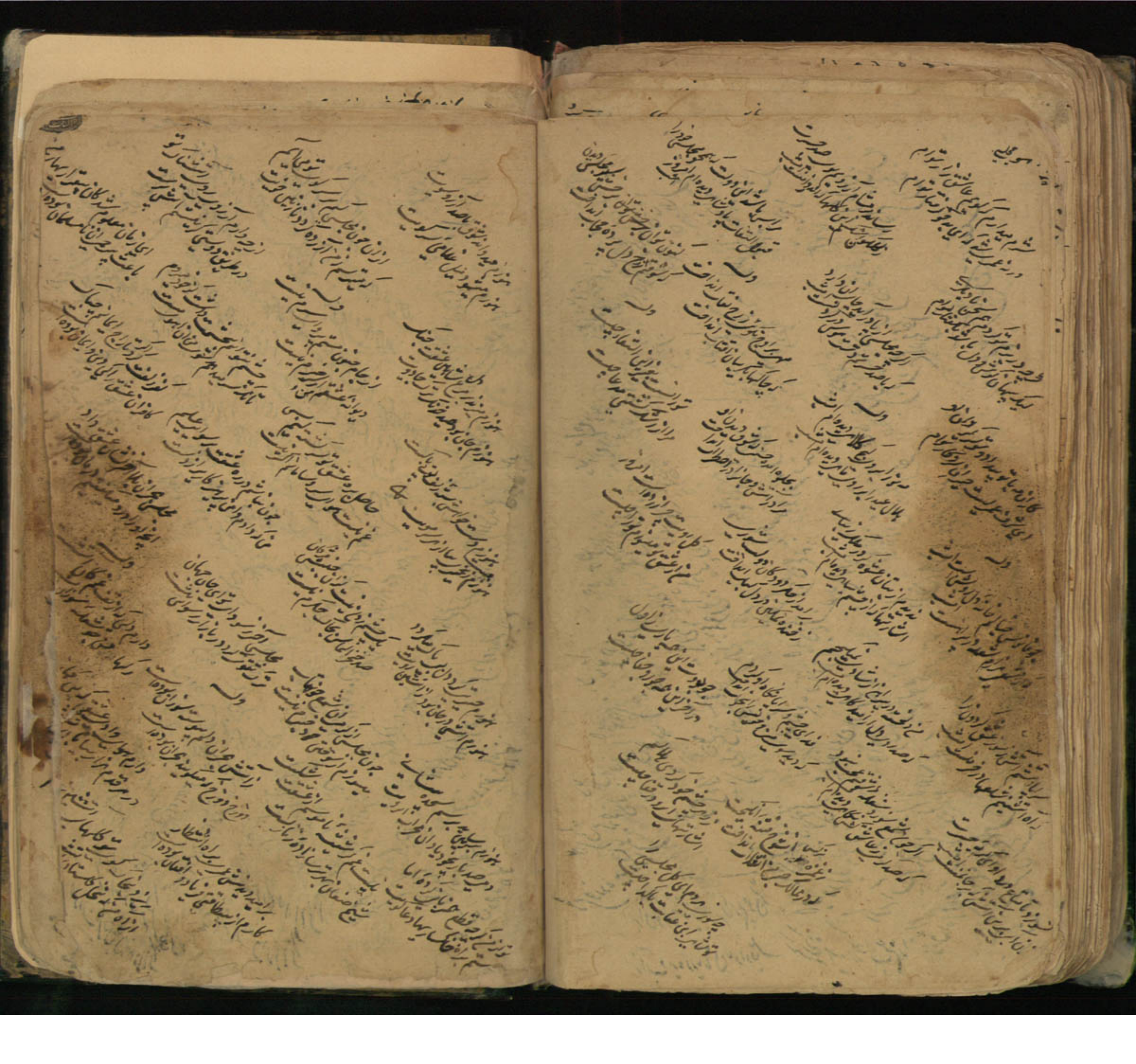


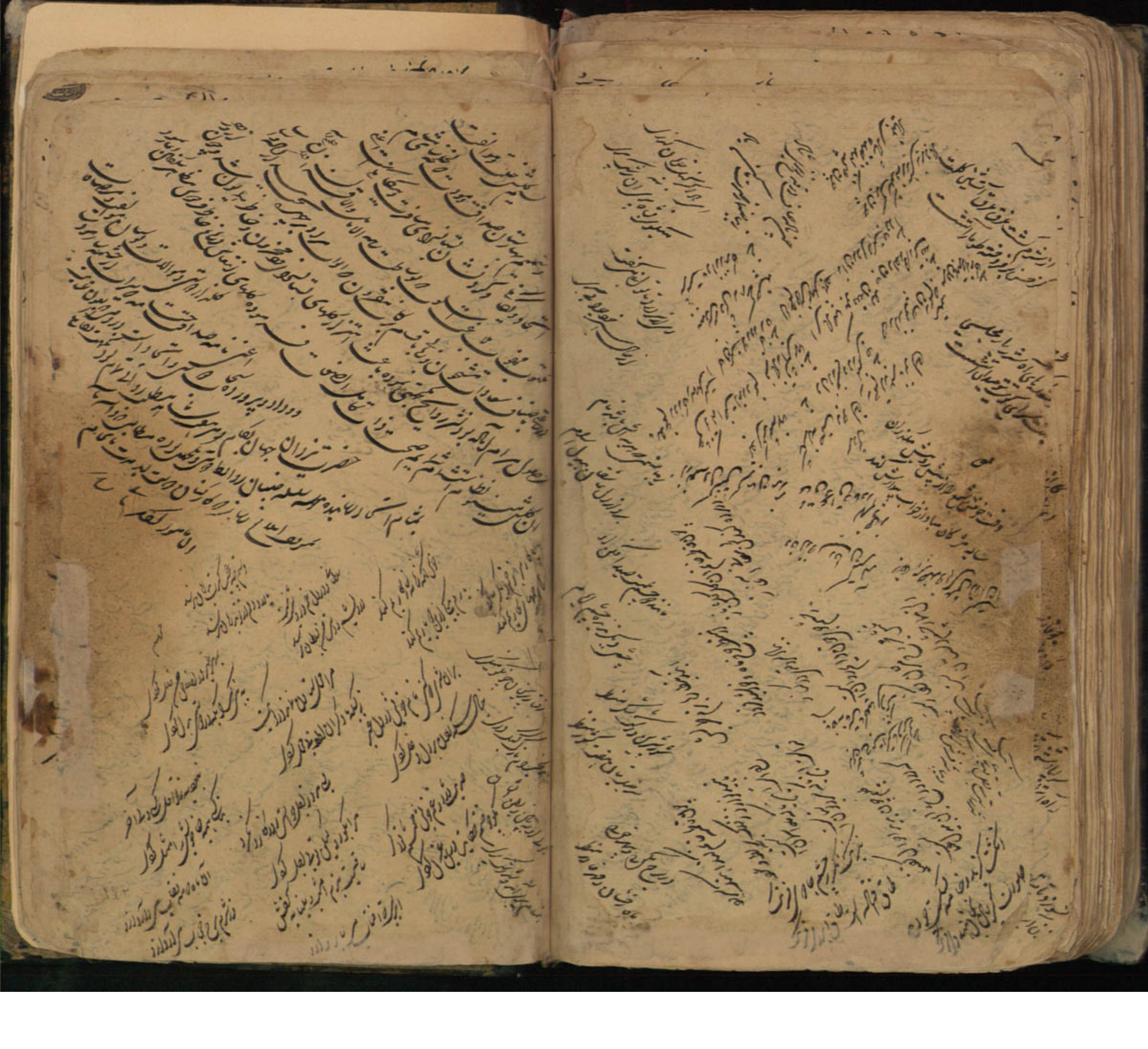


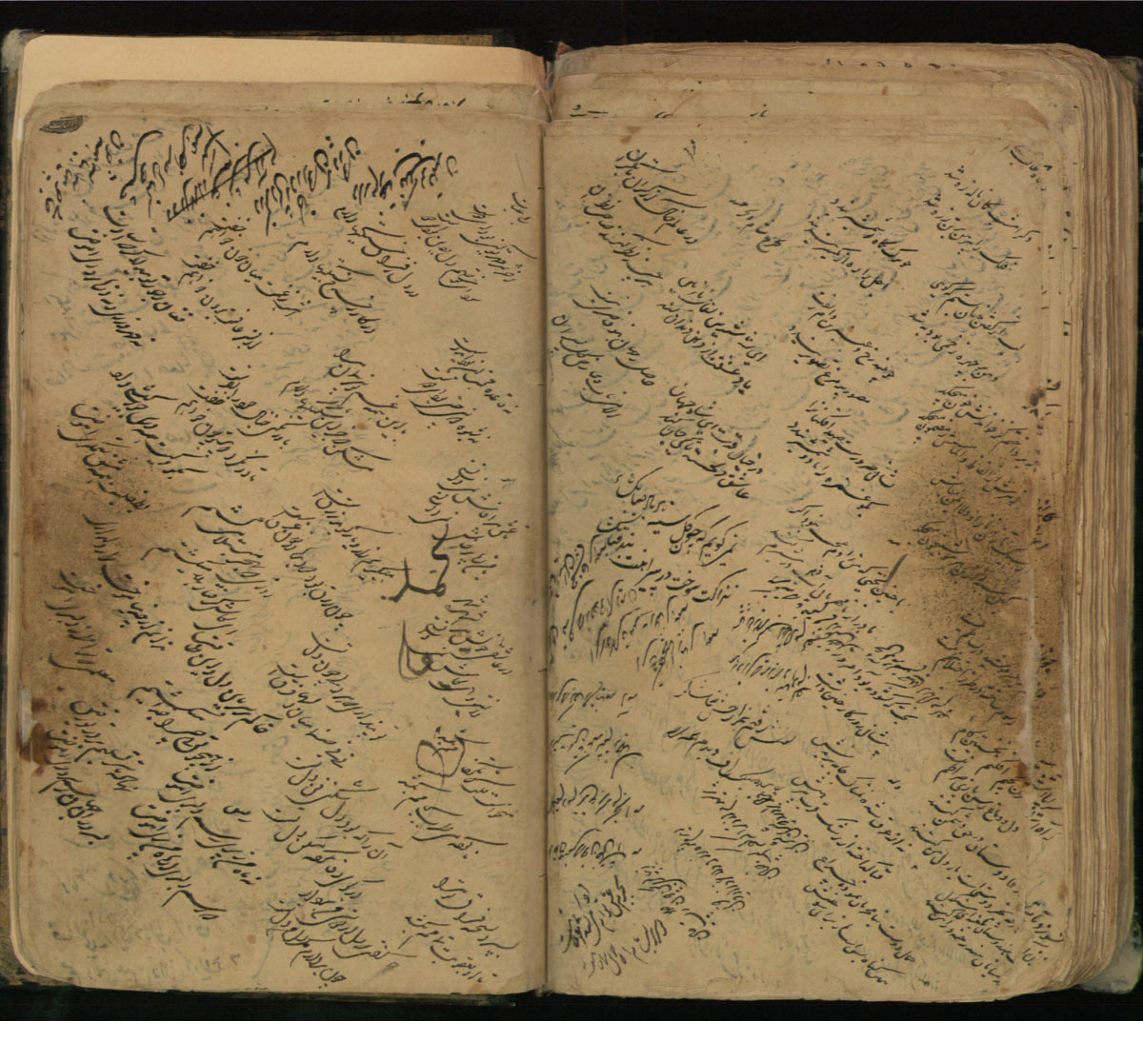













خورشید که مطلع صفات تو بود
دیباچه از کتاب ذات تو بود
با این همه روشنی که دارد خورشید
دودی ز چراغ قسمات تو بود
درگاه تو قبله حاجات امروز
قد الفی برادی و دالی کردی
میم دهنی عین زلالی کردی













